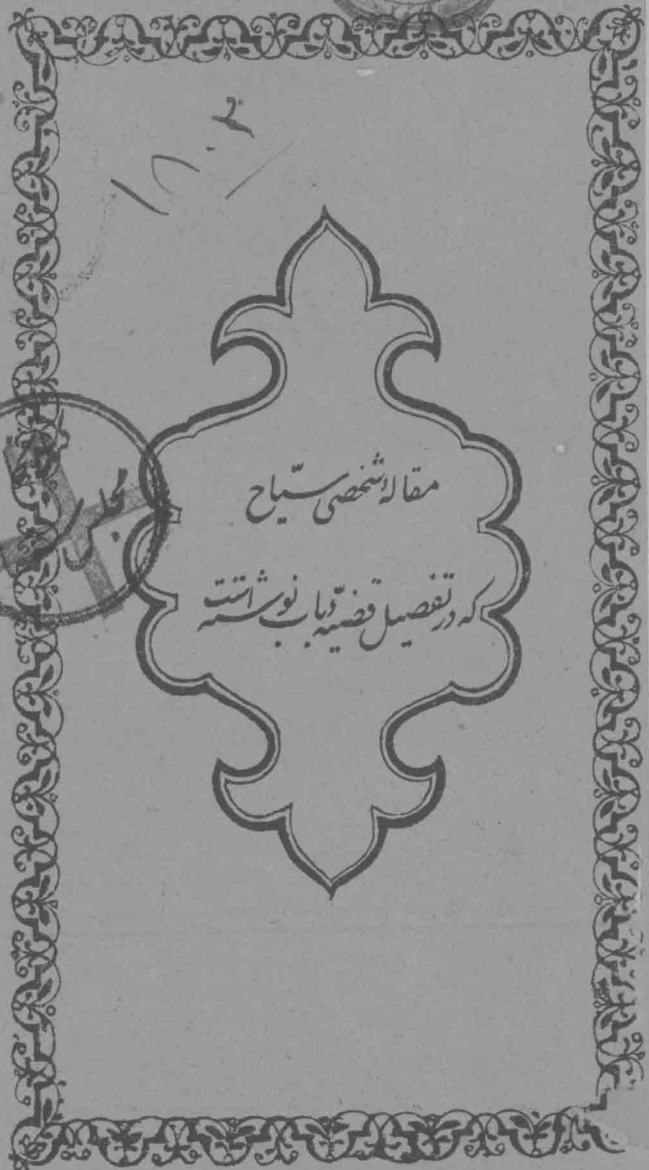




۵۴
۲۳-۹

۱۷۰۲



مقاله شخصی سیاح
که در تفصیل قضیه دریا نوب نوشته





در خصوص شخص معروف باب حقیقت احوال این طائفه
 روایات مختلفه و تفصیل متباینه در السن و افواه ناس
 و صحائف تاریخ و اوراق حوادث ایران و اورپ
 مندرجست لکن از تباین و تخالف احوال و روایات
 هیچیک چنانچه باید اعتماد در انشاید بعضی نهایت ذم
 و قدح زبان کشودند و بعضی از اوراق حوادث خنیه

در معرض مدح سخن را نهند و حسرتی مسموعات خویش را
 کاشتنند و تعرضی بدم و مدح ننمودند و چون این روایات
 مختلفه در سایر اوراق مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا
 آنچه تعلق بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
 در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهی تفریق
 از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو شده و متفق علیه
 بیغرضان بوده باختصار مرقوم میگردد تا شناسگان چنین
 معارف را که طالب طلاع هر وقایع هستند مختصر
 معلوماتی از این قصیده حاصل گردد باب جوانی بود

تاجر از سلاله طاهره در سنه هزار و دو و بیست و سی و پنج
 روز اول محرم متولد و چون بعد از چند سال والدش
 سید محمد رضا فوت شد در شیراز در آغوش خاش
 میرزا سید علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ در ابوشهر
 اول شراکت خال و بعد مستقلا تجارت مشغول بوده
 و بحسب آنچه از او مشهود بود مشهور بتدین و تقصد و صلاح
 و تقوی و باین صفات منظور نظر ناس بوده و در سنه هزار
 و دو و بیست و شصت در سن بیست و پنج در شیراز در پیش
 و حرکت و اطوار و حالات او آثاری نمودار شد که آشکار

کتاب

کردید شوری در سر و پروازی دیگر در زیر پر در آغوش
 کفایت نمود و مقام بابت طحسار و از کلمه بابت مراد
 او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگوار
 هستم که هنوز در پس پرده غرنتت دارنده کمالات
 بی حصر و حد بار داده ام و محکم و مجمل و لایس متمسک
 و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نمود
 در جمیع مواضع آن خطابهای بان شخص غائب
 که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد و تمهید
 مبادی خویش بسته و تمنای فدای جان در سبیل محبت

نموده از جمله این عبارتست یا بقیة الله قد فذیت کل
 لک و ضییت التبت فی سبیلک و امتیبت الالقل
 فی محبتک و کفی بالله العلی مقصدا قیما و همچنین
 تألیفات کثیره در شرح و تفسیر آیات قرآنیه و خطب
 و مناجات عربیه نموده و تشویق و تحریص بانظار
 طلوع آن شخص کرده و این کتب را صحائف الهامیه
 و کلام فطری نامیده و عند التحقیق معلوم شد که دعوی
 وحی فرشته نداشته و چون در میان مردم مشهور بعد م
 تعلیم و تعلم بوده در نظر ناس این قضیه خارق العاده

جلوه کرده بعضی از ناس با او گردیدند و جمهور انکار شدید
 اظهار نمودند و جمیع علمای مجتهدین و فقهای معتبرین
 که صاحب سند و محراب منبر بودند بر قلع و قمع هم عهد
 و پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفه شیخیه که معتقد
 و گوشه نشین و حسب المیکه دانند در جستجوی شخص عظیم
 و فرید و امین بودند و با اصطلاح خویش رکن رابع و مکرر
 سنج حقایق دین مبین شدند از انجمله ملا حسین
 بشروئی و میرزا احمد از غندی و ملا صادق مقدس
 و شیخ ابوتراب آشتیاردی و ملا یوسف اردبیلی

دلا جلیل اورومی و قه قندی و شیخ سعید هندی
 و ملا علی بطامی و امثال آنها اقبال با وجسته و با طراف
 ایران منتشر شدند و خود باب عزم طواف بیت الله
 نموده بعد از مراجعت چون خبر ورودش با بو شهر
 رسید گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی شهر
 شیراز آشکار گشت جمهور غفیر علی تکفیر پر خستند و
 فتوای قتل و تدمیر دادند و حسین خان اجدان باشی را
 که حاکم فارس بود بران داشتند که داعیان باب
 یعنی ملا صادق مقدس را تا زیان نه زد و با میرزا محمد علی

بارزنی

بار فروشی و ملا علی اکبر اردستانی بر سره را محاسن
 سوزانیده و محسار نموده در کوچه و بازار گردانیدند
 و چون علمای ایران مهارت سیاسی نداشته پنداشتند
 که تشدد و تعرض سبب خودت و خاموشی گردد و بادی
 قمع و فراموشی و حال آنکه تعرض با مورد جدانیه
 سبب ثبوت و روح گردد و بادی توجه انظار و نفوذ
 و این قضیه بکرات و مراتب تجربه رسیده لهذا
 این سیاست سبب شیوع شد و اکثر ناس بحیثه تقاضا
 حاکم فارس بصواب دید علما چند سوار فرستاده باب

احضار و در محضر علما و فضلا توبیح و عتاب نمود زبان بار

خواست گشود و چون باب رد توبیح نمود و مقاومت

عظیم با اشاره رئیس لطمه شدید زدند و امانت و تحقیر نمودند

بقسمیکه عمامه از سر بیفتاد و اثر ضرب در چشمه نمود

شد در ختم مجلس قرار مشورت دادند و بضمانت و کفالت

حال حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع ملاقات

خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار و اصرار و

اجبار بر انکار نمودند بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب گشت

و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تا بعان گردید و

و آنچه کمان بود که مدعی و ساطت فیض از حضرت صاحب

زمان علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد که مقصود

بابت مدینه دیگر است و ساطت فیوضات از شخص

دیگر که او صاف و نقوش در کتب و صحائف خویش

مضر باری چنانچه ذکر شد از عدم نجس بریه و محاربت

علما در فنون سیاسیة و تابع فتاوی کفنگو زیاد شد

و تعرض بیاب لوله در ایران انداخت و سبب از یاد

اشتعال میخان و اقبال متوقفان گردید چه که از این

وقوعات جستجوی ناس زیاد شده و در اطراف ایران



بعضی از عباد با و کردند و کار را بهیبت پیدا نمود بقتید
 خاقان مغفور محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علماء و سادات
 و مستی بستید یکی دارابی بود و محل ارادت و اعتماد
 تعیین فرمود و اسب حسرتی داد که بشیر از رود بنفشه
 فخص این کیفیت را نماید سید مذکور چون بشیر از رسید
 بیاب سه مرتبه ملاقات نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال
 و جواب گذشت در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر
 کرد و چون باب من غیر تفکر و تامل تفسیری مفصل
 در آن محضر بر کوثر نوشت سید مذکور شیفته و استغمت شد

دلی ملاحظه عاقبت و اندیشه نیا کج این محبت یکسر برود
 نزد پسر سید جعفر شمسیر کشفی شتافت و او را دلالت کرد
 و با وجود آنکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات
 و وقت را مینمود تفصیلات خویش را بخوف و اندیشه
 بمیرزا الطغلی پیشخدمت نوشت که او خدمت خاقان
 مغفور عرض کند و خود با طرف ایران سیاحت
 نمود و در هر شهر و منزلی بر رؤس منابر ناس را
 بقیسی دعوت نمود که سائر علمای اعلام حکم بچگونگی
 و سحر معلوم شمرند و چون خبر فتا و امی علماء و فریاد

و ولوله فقها زنجان رسید تا محمد علی زنجانی بجهت که
 شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی یکی از معتمدین
 خویش را بجهت فحش این قصیده بشیر از فرستادن آن شخص
 از تفصیل و قوعات چنانچه باید و شاید اطلاع یافته
 با بعضی تألیف مراجعت نمود و چون کیفیت و قوعات را
 مجتهد استماع نمود در نوشتهجات اطلاع یافت با وجود
 آنکه عالمی نگریر و مستحری شهیر بود از قضا دیوانه و شهید آه
 و در مجلس درس کتب را برچسید و گفت موسم بهار
 و با ده رسید و این عبارت را بر زبان راند طلب

العلم بعد الوصول الی المعلوم مد موم و جمیع مریدان
 خویش را بالای منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی
 شعر بر اقرار و اعتراف خویش بیاب نوشت باب
 در جواب او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود آنکه
 علمای زنجان از دل و جان بوعظ و نصیحت نایس برخاستند
 چاره نتوانستند عاقبت بر فتن طهران مجبور گشتند و بعضی
 خاقان مغفور محمد شاه شکایت بردند و خواهش حضراً
 تا محمد علی بطهران نمودند امر پادشاهی با حضار صادر
 و چون بطهران رسید او را در محضر علما حاضر ساختند

بعده از مجازات و مباحثات بسیار چنین روایت کنند
 که در آن مجلس چیزی بر او وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم
 یک عصا و پنجاه تومان با و فرجی داده اذن مراجعت فرموده
 باری شیوع این خبر در اکناف و اطراف ایران و ورود
 بعضی قبیلان بفارس علما ملاحظه فرمودند که کار اهمیت
 پیدا نموده و چاره از دست رفته بحسب ضرب و تعذیب
 و تفضیح شره حاصل نه حاکم فارس حیتخان را دلالت
 نمودند که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این خشم
 و فطور را سده محلی طلبی علاج فوری و چاره قطعی قتل باست

و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیال خروج حسینخان
 عبدالحمید خان داروغه را امر نمود که در نصف شب برخاسته
 خال باب از اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان
 دست بسته حاضر سازند عبدالحمید خان با جنود در خانه جزایا
 و خال و سید کاظم زنجانی کسیر انیافت و چون از قضا
 در آن شب علت و باوا شداد حرارت هوا حسینخان را مجبور
 فرار نمود باب را بشرط خروج از شهر را کرد در صبح آن شب
 باب با سید کاظم زنجانی از شیراز قصد اصفهان نمودند
 و پیش از ورود باصفهان مکتوبی بمعتمد آلله و له حاکم ولایت

مرقوم نمود و با اطلاع حکومت در محلی مناسب منزل خوا
 حاکم محل امام جمعه را معین نمود چهل روز در آنجا اقامت
 و روزی بحسب خواهش امام در مجلس بی تاثر تفسیر
 و العصر مرقوم نمود چون این خبر معتمد رسید دیدن از او
 نمود و سؤال از نبوت خاصه جوابی در اثبات نبوت خاصه
 در همان مجلس مرقوم شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند
 و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً
 بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود
 تا بظهران ارسال شود و آنچه امر و اراده پادشاهی بر آن

قرار گیرد مجری شود علما این قضیه را و هین شریعت شمرده
 نپذیرفتند و محضری ترتیب نموده بنکاشتند که اگر در امر
 اشتباهی باشد احتیاج با اجتماع و سؤال و جواب است
 ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر از آنجا است
 پس اجراء حکم شرع عین صواب است معتمد خواست
 که در محضر خویش محفل اجتماع بیا را بد تا حقیقت واقع
 جلوه نماید و قلوب بیا ساید علمی اعلام و فضیلتی گران
 حقارت شرع مبین را نخواستند و مباحثه و مجادله
 با جوان تا جبری نپسندیدند مگر علامه فهامه آقا محمد محمد

و فاضل اشراقیتین میرزا حسن نوری مجلس بسؤال
 بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال
 تلاصد را منتهی شد و چون نتیجه از این مجلس بحجت حکم
 حاصل نشد حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام مجری
 نکشت بلکه فرغ عظیم را تسکین سریع خواست
 و هجوم عام را منع شدید لهذا صدور فرمان با رسال
 باب بطهران شیوع داد تا حکم فاضلی حصول یابد
 و با مجتهد با سلی مقاومت تواند لهذا او را با جمعی
 سواران خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد

و چون بهر چه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع نمودند
 فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش با من و ما وی داد
 و خبر خواص تابعان و معتقدان معتقد نفسی از باب مطلع
 نبود مدت چهار ماه بر این منوال گذشت و معتقد رحمت
 یزدان پیوست کرکین خان برادر زاده معتقد بوجود باب
 در خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم عارض گشت حاج
 میرزا آقاسی و وزیرش لیسرا میری صارم صادر نمود و دستور
 العمل داد که با بر اخصاً بالباس تبدیل در تحت محافظت
 سواران نصیری مدارا مخلاف روانه نماید و چون بکنار کرد

رسید امری جدید از وزیر کبیر وارد و قرینه کلین را مقرر
 و منزل قرار فرمودند در مدت بیست روز در آنجا بود
 بعد باب رساله به پیشگاه حضور شهبازی تقدیم و
 بجهت ظهور حقیقت حال خویش خواهش مشول نمود
 و اسباب حصول فوائده عظیمه شمرد وزیر کبیر پذیرفت
 و به پیشگاه حضور عرض نمود که موکب همایون در شرف کتبت
 و اشتغال باینگونه امور حال مورث فتور مملکت
 و شبهه نیست که مشاهیر علمای دارالافتا فرغ بر و تیره
 علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب هیچان عموم

کردند و بموجب تهنیت امام معصوم خون این سید را
 بدر بلکه حلالتر از شیر مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر
 و حائل و مانعی در نظرنه شبهه نیست که حضور بایست
 فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد لهذا علی العجالة
 صواب چنانست که در مدت غیبت موکب سلطانی مقرر
 سر شهبازی این شخص را در قلعه ماکو مقرباد و حصول
 مشول را معلق بچین رجوع نمود مطابق این رأی محتاج
 للباب دستخط اعلیحضرت پادشاهی صادر شد و از قرار
 روایت صورت دستخط مختصرش اینست بعد الاقاب

چون موکب جمایون در جناح حرکت از طغر است
 ملاقات بطور شایسته ممکن نه شما با کو رفته چندی در آنجا
 توقف و استراحت نمایند و بدعا کونی دولت قاهره
 مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات
 و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شمارا مخصوص خواهیم
 خواست بعد او را با چند سوار از جمله محمد نیک چیرچی
 تبریز و ما کو روانه نمودند دیگر تا بعان باب روایات
 پیغامهایی کنند که بواسطه محمد نیک واقع از جمله تعهد
 شقای پای خاقان مرحوم لکن بشرط حضور و دفع تسلط

جمهور و منع وزیر کبیر تبلیغ این عرایض بحضور پادشاهی
 چه که خود مدعی پیروی و حاضر مرشدی بود ولی سائرین
 منکر این روایاتند باری از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم
 مرقوم داشت که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علم
 و حصول حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این
 مقصد عزیز مبدل بما کو و تبریز گردید بر چند چهل روز در شهر
 تبریز توقف نمودند علمای اعلام تقرب نفرمودند و ملاقات
 جایز ندانستند بعد حرکت بقلعه ما کو دادند نه ماه در قلعه
 منیع که در زوئه آن جبل رفیع واقع ما وی دادند علی

خان ماکوئی از فرط محبت بخان نبوت بقدر مقدور
 رعایت مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد
 و چون فضیلتی مختص دین آذربایجان ملاحظه نمودند
 که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضوضاء رستخیزان
 از حکومت طلب تغزیر تابعان و تبعید باب بقلعه
 جهریق نمودند لهذا او را بان قلعه فرستاده دست
 یحیی خان کرد سپردند سبحان الله با وجود این قیام
 علمای عظام و فقهای ذوی الاحترام و اذیت فرزند
 شدید از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این طائفه

روز بروز در ترزاید بودند و بحث و جدال بقسی بود که در صبح
 اطراف ایران در محافل و مجالس جز این گفتگو سخنی نبود
 و رستخیز عظیمی برخاسته علمای دین مبین در ولوله و عاصف
 ناس در قفان و زلزله و محبت در شرف و همله و خود باب
 اجمیستی باین شور و آشوب نداده در نهایت جذب
 و وله در اثنای طریق و قلعه ماکو و چهریق شام و سحر بلکه
 روز و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف و نعوت آن
 شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش حصر نموده بود
 چنانچه ذکر می نماید که مضمونش اینست اگر چه در باب

بلا از هر جهت در ظل ظلم و سهام قضا در تنایح و ظلمات
 آلام و محن مستولی بر جان و تن است لکن قلبم بیاد
 تو روشن و جانم بیوی خوی تو گلشن است خلاصه
 بعد از سه ماه اقامت در قلعه چهریق اجده علمای تیز
 و فضیله‌ای آذربایجان بطهران نوشته و بجهت نمید
 و تخویف ناس استدعای سیاست شدید در حق باب
 نمودند وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی چون جوش و خروش
 علمای اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمود ناچار
 بمداستان شده از چهریق تیز را مرا حضار داد در انشا

سرور با دروینده حاکم ملک قاسم میرزا احترام فاسق
 مجری و عجم غریبی از اعلی و ادانی بهویداشد در نهایت
 احترام حرکت نمودند و چون باب تیز را وارد بعد از چند روز
 در مجلس حکومت حاضر نمودند از علمای اعلام نظام العالی
 و ملا محمد باقانی و میرزا احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ
 الاسلام و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از ادعای
 باب نمودند دعوی مهدویت اظهار کرد که هیجان عظیمی
 برپا شد اجده علما بقوه قاهره از هر طرف احاطه کردند
 و سوط شریع چنان بود که شخص جوان سهل است کوه

گو ه البرز مقاومت نینمود بر مان طلبیدند بدون
 تأمل تلاوت عبارات نمود که این بر مان باقی عظم است
 نکته نحوی گرفتند احتیاج بقرآن نمود و اتیان مثل
 سانی قواعد سخا از ان بیان کرد مجلس متفرق شد
 باب بجل خویش رجوع نمود در آنوقت حکمران
 آذربایجان ولی عهد کردون ممد بودند در حق بیاب
 حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند علی مصلحت
 چنین دانستند که لا اقل تغزیر شدید باید فرار بر ضرب
 شد جماعت فراترها قبول نمودند که اسباب اجراء

این سیاست شوند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که
 از جمله سادات بود بخانه خود برده و بدست خویش
 چوبکاری نمود بعد از این واقعه باب را اعاده بپهرین
 نمودند و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تغزیر
 و بجن و تشدید با طرف ایران رسید علماء مجتهدین
 و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار و نفوذ بودند بر قلع و قمع
 این طائفه کمر همت بستند و کمال اهتمام را گذاشتند و
 اعلام حکم نوشتند که این شخص و پیروان و ضلالت محضند
 و ضرر دین و دولت و چون حکام در ایران استتلا

کلیه داشتند در بعضی ولایات پیروی قوی نموده در استیصال
 و اضمحلال بایمیان همه استان شدند و لکن خاقان مغفور
 محمد شاه در این قضیه بتائی رفتار میفرمودند که این جهان
 از سلاله پاکست و از خاندان مخاطب لولاک تا از او
 امور مغایری که منافی راحت و آسایش عمومیست صفا
 نکردد حکومت تعرض نماید و آنچه مراجعت از اطراف
 علمای اعلام نمودند جوابی نفرمودند و یا آنکه امیرتائی
 نمودند باری در مابین افاضل علما و اجله فضلا و علمائیکه
 تابعین باب بودند مخالفت و مجاجبه و مجادله تزیید نمود

بقسمیکه در بعضی ولایات مبالغه خواستند و از برای حکام
 ولایات نیز اسباب اخل پیدا شد شور و آشوب عظیم
 برخاست و چون ناخوشی نفرس شدید بیای پادشاه
 عارض شده و فکر جهان آرا را مشغول نموده بود محور
 رتق و فتق امور حسن تدبیر و زیرگیر حاجی میرزا افا سی
 شهیر بود و عدم کفایت و قلت بضاعت او بمنابۀ هرنیز
 چه که در هر ساعتی رأی مینمود و حکمی میفرمود ساعتی
 تا بید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بلیای را لازم میشد
 و وقتی اسناد تعدی بعلمای مبدار و افراط تعرض را

مخالف انصاف میدانست وانی عارف میشد و این
 همه آوازه از شه بود میگفت و موسی با موسی در جنگ
 شد بر زبان میراند و ان هی الا فتنتک تلاوت نمود
 باری وزیر مقتول از سودتدیر در محاسن امور و عدم
 ضبط و ربط مصالح جمهور چنان سلوک کرد که در اطراف
 و اکناف غوغا و ضوضا برخواست و علمای مشایخ
 ذوی نفوذ عامه ناس را امر بر عتض تا بصلان باب نمودند
 و هجوم عمومی شد علی الخصوص چون ادعای مهدویت
 بمسجد فحول مجتهدین و علمای متبحرین رسیدند آغا

نمودند و بر منابر نعره و فریاد که از ضروریات دین و
 روایات صحیح و ماثوره از ائمه طاهرين بلکه اصل اسرار عظم
 مذنب حضرت جعفر غیبی است امام معصوم ثانی عشر علیها السلام
 است جا بجا چه شد و جا بجا کجا رفت غیبت صغری
 چه بود غیبت کبری چه شد اقوال حسین ابن روح چیست
 و روایت ابن منیر چه پرواز نقبا و نجارا چه کنیم و فتوح
 شرق و غرب را چه نمایم خد و جلال کجا است و ظهور
 سفیانی کی علامتی که در احادیث عترت طاهره است که
 و متفق علیه است با بهره کجا کار از دو شق میسر و نیست

بایاد احادیث ائمه اطهار را انکار نمود و از مذنب
 جعفری بیزار گشت و نصوص صریحه امام اصفیاء اصل
 شمرد و بایاد بموجب اصول و فروع مذنب و نصوص
 و نصوص شرع انور تکفیر بلکه تدبیر این شخص را اعظم
 فریضه دانست اگر چنانچه چشم از این اخبار و عقاید
 صحیح صریحه مسلمه پوشیم از اسس مذنب امام
 معصوم بقیه نماند مانه اهل سنه بستیم و نه فرقه عامه
 که منتظر ولی موعود شویم و معتقد مهدی مولود و
 یاقوتح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل محمد را

دو علامت حائز شرط اول سلاله طاهره و ثانی مؤید
 آیات باهره این عقاید هزار ساله طائفه ناجیه اشاعریه را
 چه کنیم و در حق علمای متبحرین و مجتهدین سابقین چه
 گوئیم آیا کُل بر ضلالت بودند و در وادی غوایت سالک
 گشتند این چه دعوائی واضح البطلانست و دواته
 بنده قاصمه الظهر ای مردم این آتش را خاموش و این
 اقوال را فراموش کنید و او یلا و انده با و اشرفیا در
 مجامع و مساجد و منابر و محافل فریاد نمودند در رؤسای
 بایضا در مقابل رسائی تالیف نمودند و بحسب کز خویش

اجوبه ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب تطویل خواهد
شد و مقصود بیان تاریخست نه دلائل تصدیق و تکذیب
بعضی از اجوبه مختصرش اینست که برهان را فائق و محبت
را غالب بر روایات دانستند و آن را اصل و این را
فرع شمردند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید احتیاج
نماید و اعتماد نشاید چه که اصل مثبت را فرع مسموع
صلوحیت معارضه ندارد و محابجه نتواند بلکه در این موضع
تاویل را حقیقت تزیل دانستند و جوهر تفسیر شمردند
مثل سلطنت قائم را بسلطنت معنویه و فتوحات را

بفتوحات مدائن قلوب تاویل نمودند و مظلومیت و مغلوبیت
سید الشهدا روح الوجود له الفداء استدلال کردند
چه که مظهر حقیقی آیه مبارکه و آن جناب الهام الغالبون بود
با وجود این در کمال مظلومیت جام شهادت نوشیدند
و در حال مغلوبیت کبری غالب بر اعدا و اعظم جنود
ملا اعلی بودند و همچنین تالیفات کثیره باب را با وجود
عدم تعلم تأییدات روح القدس انکاشته و بعضی
روایات متباینه بر روایت رجال از کتب استخراج نمودند
و احادیثی بر حسب ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند

و باخبارات بعضی مشایخ سلف متکبر جسته و اقبال
 علمای زاها گوشه نشین و فضیلتی دین مبین را دلیل توکم
 فرض نمودند و استقامت و ثبات باب را آیت عظم
 پنداشتند و خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک
 که جمیع خارج از صدها است لکن با اختصار که نشتم
 بر مراد اصل مطلب رویم در خلال این احوال در میان جمعی
 بعضی اشخاص پیدا شدند در انظار آن طائفه طلوع و ظهور
 غریبی داشتند از جمله میرزا محمد علی مازندرانی که تلمیذ
 سید بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم رشتی

و در سفر حج امین و جلیس باب بود بعد از چندی از او اظهار
 و احوالی صد و دریافت که کل تمکین نموده اطاعتش را حسن
 حصین شمرده حتی تا حسین بشروئی که مقتدای جمیع و مرجع
 شریف و ضمیم این طائفه بود در حضورش بخصوع عظیم
 و خشوع عبد ذلیل رفتار می نمود و این شخص با استقامت
 نامه بر اعلی کلاه باب قیام کرد و باب در توصیف و تجید
 او داد سخن داد و طلوع او را تا میدات غیبیه شمرد و تقریر
 و تحریر سحر مبین بود و در ثبات و استقامت فائق جمیع
 و عاقبت امر در سنه شصت و پنج حکم رئیس الفقهاء سعید العالی

مجتهد بارفروش در منتخباتی جوش و خروش سر برد
 و جان بیاخت و از جمله لقب بقره العین صبیح حاجی
 ملا صالح فاضل قزوین و عالم نحر راست بر حسب نقل
 در فنون شتی ما بهره بود و در نطق و بیان محسوس عقول انبیا
 فحول اساتذده در تفسیر و حدیث کتاب مبسوط بود و در طب
 شیخ جلیل احسانی آیت عظیم در عتبات عالیات
 اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده در سبیل
 باب فدای جان رایگان نمود و با علما و فضلا بحث
 و مجادله مینمود و در اثبات مطلب خویش زبان میکشود

چنان شصت نموده بود که اکثر ناس از عالم و عارف
 طالب استماع گفتار و مائل اطلاع قوه نظر و استدلال
 او گشته سر پرشوری داشت و فکر و لوله و آشوبی در
 بسیاری محلات بر اصحاب جدال فائق گشت و بیان
 در فائق مسائل نمود و چون در خانه کلا تر طهران مجوس
 بود و جشن و سور عروسی برپا شد زمان بزرگان شهر
 که بدعوت حاضر بودند از حسن تقریر او چنان سرگم شدند
 که جشن و سرور را فراموش نموده پیرامن او انجمن شدند
 و با استماع کلمات از استماع نعمات ملتی و بنشاید

غرائب از قماش لطائف بدایع که از لوازم سورت
 مستغنی گشته باری در تقریر یافت دوران بود در
 احتجاج فتنه جهمان خوف و هراس را در قلب او
 اثری نبود و نصایح مشفقانه ز فائده و ثمری نه اگر چه از ربات
 مجال بود لکن سبقت را از فحول رجال ربوده پای مستقام
 بفرستد تا در طهران بفتوای علمای عظام جان سپرد
 و اگر باین تفصیلات پردازیم کار باطناب انجامه باری
 ایران در این بحران و عدای اعلام حسیران و پریشان
 که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم شد و سیر سلطنت

بوجود شهباز تاز به زینت یافت میرزا تقی خان امیر نظام
 وزیر اعظم و اما بک معظم شد زمام جمهور را در قبضه اقتدار
 و استقلال گرفت و سمنه همت را در میدان خود سری
 و استبداد بناخت این وزیر شخصی بود بی تجربه و از ملاحظه
 عواقب امور آزاده سفاک و بیباک و در خون ریزی چابک
 و چالاک حکمت حکومت را شدت سیاست دانست
 و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف
 جمهور میسر شد و چون اعلیحضرت شهر یاری در سن عنفوان
 شباب بودند وزیر با و باهت غریبه افتاد و در امور طویل

استقلالیت بکوت بدون استبدان از حضور همایون
 بعزم جرم خویش میثورت زرای دوراندیش امر بتعمین
 با بیان کرد و همچو مکان بنمود بقوت قاهره اینگونه امورا
 قلع و قمع توان نمود و شدت شمرتر خواهد شد و حال آنکه
 امور و جدانیه را امر بتعرض عین ترویج و نماید است آنچه
 بخاموشی کوشی شعده برافروزد علی الخصوص در امور
 دین و مذہب بجز در نخستن خون سرایت و نفوذ پیدا
 کند و در قلوب تاثیر شده نماید این امور بجز به رسیده است
 و اعظم تجربه همین قضیه است چنانچه روایت کنند

کخصی

که کخصی بانی در کاشان امواش با راج رفت و خانان
 پراکنده و پریشان عریان نمودند و تا زیانہ زدند و محاسنش
 بیالودند و بردار کوشی و از گونه سوار و در کوچه و بازار
 بمنتهای آزار با طبل و شیپور و تار و طنابور بگردانند
 شخص کبری در کناری در گوشه رباطی افتاده و ابد از جهان
 و جهس نیان خبری نیافته چون مایهوی مردمان بلند شد
 بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب تشهیر
 و تعذیب بر وجه تفصیل مطلع گشت بخت و افتاد و در
 همان روز در زمره با بیان داخل گشت و گفت همین است

و تشهیر بر بان حقیقت و عین دلیلت اگر چنین نبود ممکن
 هزار سال میکشد و مثل منی آگاه میشد باری وزیر
 با استقلال تمام بدون استتار و استبدان امر
 بتأدیب و تعذیب بنیان باطراف فرستاد حکام
 و والیان بهائمه داخل جستمند و مأموران و سبیله
 منافع و علمای معروف بر رأس منابر تشویق بجوم عاصی
 مینمودند قوه تشیع و تقیید دست در آغوش بهم داده
 اینطائفه را قلع و قمع خواستند و اینطائفه از اساس
 و اسرار و تعالیم باب هنوز چنانچه باید و شاید اطلاع

نیافته و تکالیف خود را ندانسته تصور و افکارشان بفرار
 سابق و سلوک و رفتارشان بر حسب قدیم مطابق طریق
 وصول بیاب نیز مسدود و آتش فتنه از هر جهت شعله
 و روشهود بفقوای اشهب علیها حکومت بلکه عامه نماند
 در جمیع اطراف بقوه قاهره بنای مالان و تاراج
 گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند
 که این آتش را افسرده و این نفوس را پرمرده نمایند
 در شهر با نیکه معدود قلیل بودند جمیع دست بسته
 طعمه شمشیر گشتند و در شهر بائی که جمعیتی داشتند

چون سوال از تکلیف غیر میر و جمیع ابواب مسدود بحسب
 عقاید سابق بدفاع برخواستند از جمله در مازندران ملا
 حسین بشروئی و تابعانش را بحکم رئیس الفقهاء
 سعید العلما عاتمه شهنشاه با فروش هجوم جمهور نمودند و
 هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار اطلاق بودند
 که تا حسین امر باذان کرد و دست بشمشیر دراز جمیع فرا
 اختیار نمودند و اکابر و خوانین منتهای ندامت
 و رعایت پیش آمده قرار بر رحلت دادند و خسرو قاجار
 کلانی را بجهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند

که بحسب

که بحسب شروط محفوظ و مضمون از خاک مازندران بیرون
 روند چون خارج شهر شدند و از معابر و طریق بیخبر بودند
 خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران متفرقا
 در کمین نشاند و با میخ را در راه و بیراه در آن جنگل
 متفرق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت
 چون صدای تفنگ از هر سمت بلند شد رازنخسان
 اشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بغتة
 بکلوه مقبول شدند تا حسین بجهت جمع آن پریشان امر
 باذان نمود و میرزا الطغی مستوفی خنجر کشید و حکر گاه

خسرو درید سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مضای
 سرشته کشته ملا حسین آن جمع را بقلعه نزدیک مقبره شیخ
 طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور شد در حرکت
 رفاقت و فتور نموده بعد میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی
 نیز منتقم بان حذب شده سیصد و سیزده نفس موجود
 قلعه شد لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و ده نفر همیای
 حرب گردیدند و اکثرشان از علما و طلاب که مده امتحیات
 بمدم صحائف و کتاب بودند با وجود آنکه معاد حرب
 و ضرب تیر و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معکروار^و

شد و با توب و تفکک و خنپاره جنگ و محاصره شدند در هر جا
 مرتبه شکست داده اردو بکلی پراکنده و پریان شد
 در شکست چهارمی عبا سقلیخان لاریجانی سردار جنگ
 بود و نواب الامام یقینی میرزا امیر معکر خان مذکور
 لباس تبدیل در شبها خارج اردو در میان درختان جنگل
 مخفی و پنجهان میشه و روز در اردو حاضر حرب خیر
 در شب واقع و اردو پریان گشت با بیجا خیمه و خوک
 آتش زدند شب چون روز روشن گشت پای سمنه
 ملا حسین در کمنه افتاد او سواره دیگران پیاده بودند عبا سقلیخان^ن

از دور بالای درخت او را شناخت بدست خویش چند کله
انداخت و در تیرسیم او را از پا در انداخت تا بجان او را
بقلعه بردند و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعیت
قاهره چاره نشدند علقبت شاهزاده عمه و میثاق بست
و با آنکه اظهار قسم خورد و زمین را بتمهیر قرآن مجید تا کید نمود
که تعرض بشما نیست بجلالت خویش مراجعت نمائید چون
مدتی بود که میثاق تمام شده حتی از جلود و استخوان سببان
تیر چسبیزی باقی مانده چند روز بمباد قراح گذران میس نمودند
قبول کردند و چون بار دور رسیدند در خارج اردو در محلی

بجستش طعام مهیا نمودند و مشغول خوردن و عاقلکار سلاح
و جوشن بودند که سر بار از هر طرف هجوم نمودند کل را بکشتند
بعضی این شجاعت حضرات را از خوارق عادات میسر شدند
لکن چون جمعی در محلی حصر شوند و جمیع ابواب راهها بسته
و امید نجات مقطع البسته با یونسانه دفاع کنند و جسارت
و شجاعت ابرار و همچنین بقبوی علمای نحاری و فقهای
مشاهیر در زنجان و نیز ز قوه جنیدیه خوزیر هجوم بردند و محصور
نمودند در زنجان تا محمد علی مجتهد رئیس بود و در سیر
سید یحیی دارابی مرجع و زعمیم در بدایت استدعا علی عاقلت

و چون سطوت قاهره دیدند بد رجی بائس رسیدند و چون
 شدت بائس عساکر نصرت تاثر مفر را قطع نمود دست
 بقا و مت کشوند و هر چند در حیرت بسیار شده بودند
 و در ثبات و استقامت حیرت بخش امرای لشکر گشتند
 لکن قوه قاهره جنده مفر را رابسته و بال پرشنا
 شکسته بعد از حر و بات متعدده آنها نیز عاقبت بحد و
 میثاق و ایمان و پیمان و تمهیر قرآن و تدبیر عجیب
 سرداران تسلیم شدند و کل از دم شمشیر گشتند و
 اگر تفصیل محاربات نیز در زینجان پردازیم در وقایع را

از بدایت تا نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسم
 کرد و چون تاریخ را فائده بخشه مجمل گداشتم در خلال و قوعا
 زینجان امیر کبر علاج قطعی اخیر تصور نمود بدون فرمان
 پادشاهی و مشورت و زرای دربار رعیت پناهی بصرافت
 طبع و صراحت رأی و استقلال تام فرمان بقتل باب
 داد مختصر اینست که حاکم آذربایجان شاهزاده حسنه میرزا
 اجراء این حکم را از دست خویش نپسندید و میراد امیر میرزا
 حسن خان گفت که اینکار خبیسی است و آسان دهر کس
 مقدر و توانا مرا چنان کمان بود که حضرت انا بک مرا کما

بحر بافغان و اوزبک خواهند نمود و یا برزم و هجوم مرز
 و بوم روس روم دلالت خواهد کرد اعتدال او را و امیرزا
 حستان بتفصیل با میر نوشت و سید باب قبل از خروج
 از چهرق بسمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و
 نوشتجات خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه
 مخصوص نهاده و کلیه جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته
 و بوساطت ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود
 نزد ملا عبد الکریم قرظینی فرستاد ملا باقر آن امانت را
 در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبد الکریم نمود باصرا

حاضرین در جعبه را باز نمود و گفت ما مورباین هستیم که این
 امانت را بجهت آتد برسانم و میش از این از من سوال
 ننمایند که بتوانم گفت از کثرت اسحاق حاضرین لوح آبی
 بزرگی بیرون آورد که در نهایت لطافت و بخط خفی
 خوش شکسته بغایت ظرافت و اتقان نوشته بود قسمی
 در هم بهیئت یکل انسانی مرقوم نموده بود که کمان میشه
 یکقطعه مرگب بر کاغذ است چون آن لوح را خوانند
 سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بجهت نموده بود و
 ملا عبد الکریم آن امانت را بجلت رساند باری

بر سر اصل حکایت ویم امیر کبیر فرمان ثانی برای برادر خود
 میرزا حسنخان صادر فرمود و مضمون فرمان از علمای
 اعلام تبریز که رکن رکین مذہب جعفر علیہ السلام و حصن
 حصین طریقه اثنا عشریہ اند فتوای صحیح صریح گرفته فوج
 ارامنه ارومیه را حاضر ساخته در ملاناس باب را
 آویخته امر بشلیک فوج نایب میرزا حسنخان فرانش باشی
 خویش را احضار نمود و دستور العمل داد باب را عملاً
 و شال که علامت سیادت بود برداشته و با چہانتن
 از تابعان میدان سر بازار خانہ تبریز آورده در حجرہ

مجلس نمودند و چهل سہ بار ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند
 روز ثانی فرانش باشی باب را با یکجوانی که مستحق باقا محمد علی
 و از نجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتہد تاج محمد اماقانی و مجتہد
 ثانی میرزا باقر و مجتہد ثالث ملا مرتضی قلی و غیرہ تسلیم
 خان مرتب فوج ارامنه ارومیه نمود در وسط پایہ همان
 حجرہ کہ مجلس بودند میخ آهنی کوفتند و در ریمان
 آویختند بیک ریمان باب را و بر ریمان دیگر اقا محمد
 علی را معلق نموده محکم ساختند بقسمیکہ سر آن جوان بر
 سینہ باب بود و اطراف با مہ از کثرت جمعیت

سوچ میزد یکفوج سرباز به صف بستند صف اول شلیک
 نمود و از پی صف ثانی آتش داد و از پس صف ثالث
 تیر باران نمود در خان عظیمی از آتش شلیک حاصل شد
 چون رود متلاشی گشت آن جوان را ایستاده و بابا
 در همان حجره که در پایه اش آویخته بودند در نزد کاتبش
 آقا سید حسین نشسته دیدند بهیچیک ادنی آسیبی نرسیده
 بود سام خان سیحی گفت ما را معاف بدارید نوبت
 خدمت بفوج دیگر رسید و فرآتش باشی دست کشید
 آقا جان بیک خمسه سرتیب فوج خاصه پیش آمد و بابا

با آن جوان دوباره بهمان میخ بستند و باب بعضی صحبتها
 میداشت معدودی فارسی دان فهمیدند و سائرین صدائی
 میشنیدند باری سرتیب فوج خویش را حاضر خست
 پیش از ظهر به بیت هشتم شعبان سنه هزار و دویست
 و شصت و شش یک مرتبه امر بشلیک نمود در این شلیک کلوا
 چنان تاثیر نموده بود که سینه مشبک کشته و اعضا کل
 تشریح شد مگر صورت که اندکی آزرده شده بود بعد
 آن در جسم را از میدان بخارج شمشیر بکنار خندق نقل
 نمودند و آن شب در کنار خندق ماند روزی ثانی قونسل رفت

با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کتاب
 خندق افتاده بود برداشت شب ثانی نیمه شب با بیان
 آن دو جسد را در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را
 نیافتند بعضی گمان نمودند که جانوران خوردند حتی
 بر رؤس منابر علما اعلان کردند که جسم طاهر اسلام
 معصوم و شیعه خالص از تعرض سباع و حشرات و جوارح
 محفوظ است و جسد این شخص را درندگان دریند لکن
 بعد از تحقیق و تدقیق تام تحقیق یافت که چون باب جمیع
 نوشتجات و ما یحتاج خویش را متفرق ساخت

و از قرآن واضح و مشهود بود که عنقریب این وقایع و وقو
 خواهد یافت لهذا روز ثانی این وقوعات سلیمان خان
 پسر یحیی خان که از فدائیان باب و خوانین آذربایجان
 بود حاضر و یکسر در خانه کلانتر تبریز وارد و چون کلانتر
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گذشته شخصی عارف
 مشرب با هیچ طایفه گره و ملالی نداشت سلیمان
 خان این ستر را پیش او فاش نمود که امشب با چند نفر
 با نوع وسائل و تدبیر در استخلاص جسد میکوشیم
 و اگر چنانچه ممکن نشد هر چه یاد اباد هجوم مینمائیم یا مقصود

میرسیم و یا جان رایگان در این راه می افشایم کلا تر
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاجی الله یار
 نامی را از خواص خویش فرستاد بدون تعب مشقت
 بھر و سید و اسبابی بود جسد را آورده بجای سلیمان
 خان تسلیم کرد و چون صبح شد فرا دلها بجهت عذر
 خویش گفتند که درندگان خوردند آن شب آن جسد را
 در کارخانه شخص میلانی بابی محفوظ نموده روز دیگر صدق
 ساخته در صندوق نهاده امانت گذاشتند بعد
 بموجب تعلیماتیکه از طهران رسید از آذربایجان گشت

داده بکلی این قضیه مستور ماند باری در این ستم شصت
 و شش و هفت در جمیع ایران آتش بخانمان با بیان افتاده
 هر نفسی در برده که بود و ادنی احتمالی میرفت از زیر
 شمشیر که شت بیشتر از چهار هزار نفر کشته و جمع غفیری
 اطفال و نسای بیگس و پرستار پریشان و سرکشته
 با مال شده تلف گشتند و جمیع این وقوعات مجرّد
 استقلالیت رأی و امر میرزا تقیخان مجبری شد
 و همچو کمان می نمود که با جرایسی است قاهره این طائفه
 مضحک و ناپدید شوند بقسبیکه اثر و خبر منقطع خواهد گشت

مدت جزئی نگذشت عکس تصور ظهور نمود و مگر متحقق
 یافت شعله بلند تر شد و سرایت سریعتر خطب عظیم شد
 و آوازه بسا اقالیم رسید اول منحصراً بایران بود و پست
 بسا رجهان کرد و تزلزل واضطراب تأثیر ثبوت و رخ
 نمود و شدائد و عذاب علت قبول و انجذاب شد
 نفس و قوعات بسبب تأثر گشت و تأثر بادی تقصیر و تقصیر
 بادی ترانید گردید از سودتدبیر و زیر این بسیار حصین
 و رزین گشت و این اساس متین و حصین پیش امر عاد
 شمرده میشد بعد در انظار اهمیت شده حاصل نمود از

افاق رجهان بسیاری غم ایران نمودند و بجان جویا
 گشتند و اینگونه امور و جدانیته در جهان تجربه شده
 خرق سبب التیاست و زجر علت اهتمام منع باعث
 تشویق است و تهدید بادی تحریص ریشه در حقیقت
 قلوب پنجهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ
 قطع شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه میشود
 که در ممالک دیگر چون اینگونه امور حاصل شود از عدم
 اعتنا و قلت اهتمام خود بخود خاموش گردد چه که
 تا بحال در ممالک اروپا از اموریکه تعلق بوجدان دارد

بسیار پزیرنده لکن عدم تعرض و تعصب را اهمیت
 انداخته در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از اینوقت
 خطای عظیمی و جسارت و ذنب جیمی از شخص بابی سرز
 که صفحه تاریخ این طائفه را سیاه و در جهنم نیت
 بد نام نمود و خلاصه آن واقعه اینست که در زمانیکه باب
 مقیم آذربایجان بود صادق نامی جوان ارادت تام
 یاب یافته و شبی روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش
 سلوب بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد ایچام
 بزعم خویش با و نام خوشنواهی افتاد و از این جهت

که از نقل

که از تفصیل وقایع و استقلالیت امیر نظام و مطلق
 العنانی و استبداد او خبر نداشت که این قضیه قطعاً
 بدون اطلاع دربار پادشاهی صدور یافته و وزیر کبیر
 خود سرانه با استقلالیت تامه امر نموده بلکه بحسب عادت
 و رسوم کمان نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
 اطلاعی بوده لهذا از نالی و جنون و طالع و از کون
 بلکه بجز دیوانگی از تبریز برخاسته یکسر بطهران آمد
 و یکتفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب
 شهر یاری در شهران مقرر داشت بان سمت توجه نموده

العیاذ بالله جسارتی آزاد سر زد که لسان تفریر نتواند و قلم
 تحریر نخواهد لکن تداخدا و المستغنی که آن دیوانه در طپانچه
 صاچمه نخساده و بچه کمان کرده که این از جمیع مرئیات
 ممتاز و بهتر است باری بخت قیامتی بر باشد و بقسمی این
 طایفه بد نام شد که هنوز آنچه میکوشند و میجوشند که از
 شومی و بد نامی و رسوائی این قضیه نجات یابند میسر نمیشود
 از بدایت ظهور بابا بحال حکایت کنند و چون رشته
 کلام باین قضیه کشد شرمسار شوند و سر از خجالت بر ندارند
 و از متجاسر سیزاری جویند و او را دم بنسیان شمرند و علت

مجلس آسان باری بعد از وقوع این خطب جسم جمیع اینطایفه
 متهم شدند و در بدایت تحقیق و فحوصی در میان نبود لکن
 بعد محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید جمیع معرزه
 اینطایفه با اتهام افتادند بجهت آنکه در قریه آنچه که بکترتلی
 طهران بود صیغیه در تابستان نموده بود چون این اخبار
 شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس توانست
 در گوشه پنهان شد یا آواره او طان از جمله میزرایچی
 برادر بجهت آنکه پنهان شد و فراری و سرگردان بیاس
 درویشی کسکول بدست از راه رشت گشته کوه و دشت

کردید لکن بجهاد آتند در کمال سکون و قرار از آنچه سوار
 شده بنیادوران که مقر موکب شاهي و محل اردوی شهریار
 بود وارد بخش ورود در تحت توقیف درآمد و یک فوج
 او را محافظه شدید نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب
 در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزندان طهران حرکت
 دادند و اینگونه شدت و سیاست از فرط الحاح حاجی
 علی خان حاجب الدوله بود و هیچ امید نجات نبود
 تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی بنفس نفیس بتائی و بواسطه
 وزرای دربار تا جداری این قضیه را از بسزنی و کمال

تحقیق

تحقیق و تدقیق فرمودند و از بجهاد آتند در اینخصوص چون سوال
 شد در جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت میکند
 و شهادت میدهد که این کار آدمی بی فکر و عقل و دانش است
 چه که شخص عاقل در طبایع صا حتمه نتهد و چنین امر خطیری را
 تصدی نماید اقلان نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را منتظم
 و ارتباطی باشد از همین کیفیت واقعه مثل آفتاب روشن
 و واضح گردد که کار امثال من نیست باری ثابت و مبرهن
 شد که متجاسر خود سرانه بجان و او نام خو نخواهی آقای
 خویش متصدی این امر عظیم و خطب جسم گشته دخی کبسی

نداشته و چون حقیقت حال آشکار شد برانت بهاء
از این تهمت ثابت گشت بقسمیکه از برای احدی شبهه نماند
و حکم در باریاکی و آزادی او از این قضیه صادر و معلوم و
واضح شد که آنچه در حق او مجری شده از سعایت به خواهان
و مجله و طیش حاجب الله و له واقع گشته لحد داد و
جاوید مدت خواست که بعضی منہوبات اموال و املاک
را رد و باین سبب دلجوئی نماید لکن چون مفقود گشتی
و موجود جزئی کسی در صد و اخذ بر نیامد بلکه بهاء آید
استیذان اجمرت بعتبات عالیات نمود و بعد از

چند ماه باذن پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی
غلام شاهی مسافرت عتبات نمود باری بر سر اصل
مطلب ویم از باب شتجات زیاد در دست ناس
باقی بعضی تفسیر و تاویل آیات قرآن و برخی مناجات
و خطب و اشارات مضامین بعضی مواعظ و نصائح و
بیان مراتب توحید و اثبات نبوت خاصه سرور کائنات
و بحسب مفهوم تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون
دنیا و تعلق بنفحات الله و لکن خلاصه و نتیجه مصنفات
نعوت و اوصاف حقیقت شاخصه که منظور و مقصود

و محبوب و مطلوب او بوده و بس ظهور خویش را مقام
 تبشیر شده و حقیقت خورا و اسطر ظهور اعظم کمالات
 آن دانسته و فی الحقیقه در شب و روز دقیقه از ذکر
 او فقورنداشت و جمع نابغان را با انتظار طلوع او دلالت
 مینمود بقسمیکه در تالیفات خویش بیان مینماید که من از آن
 کتاب اعظم صرفی و از آن بحسب بی پایان ششمی هستم
 و چون او ظاهر کرد حقیقت و اسرار و رموز و اشارات
 من مشهود شود و چنین این امر در مراتب وجود و صعود مرتبی
 نموده بمقام احسن التقویم فائز و خلعت قنبارک الله

احسن الخالقین مرتین کرد و این قضیه در سنه شصت و
 که مطابق عدد سنه بعد حین است کشف نقاب کند و
 تری اجمالی تحسبها جامده و بی ترمز التجاب تحقیق
 باید باری با اصطلاح خویش چنان وصفی نموده که وصول
 بموهبت الهیه و حصول اعظم درجات کمالات عوالم
 انسانیه را منوط بحجت او شمرده و چنان بشعله او مشتعل
 بود که در قلعه کوزکوش در شبهای ظلمانی شمع نورانی
 او کشته و در تنگنای جس چهری بی بادش نعم الرفیق شده
 و فتح روحانی یافته از باده او محمور بود و بیاد او سرور

جمیع تابعان درانتظار طلوع آن آثار و کمال عمرانش در جوی
 ظهور اخبار بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که آن را
 باب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان و زارت
 و از سلاله نجابت از هر جهت آراسته و بیانی و آزادگی
 پیراسته هر چند جامع علونیب و سموحسب بود و اسلافش
 در ایران مشاهیر رجال و محط رحال بودند لکن از دودمان
 علما و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت نشوونما
 در میان سلسله وزراء از خویش و بیگانه میکانگی معروف
 و از کودکی بفسر زانگی مشا ربالبسان و منظور نظر

عاقلان بود بر پنج اجداد تدریج در مراتب عالیه نحو است
 و ترقی بمقامات سامیه فائیه نجست فرط لیاقتش مستم کمال بود
 و کثرت دکا و فطانتش مستحکم جمیع در انظار عموم جلوه
 غریبی داشت در مجامع و محافل نطق و بیانی عجیب
 با وجود عدم تدریس و تدریس از حدت دکا و کثرت
 شخصی در عقون جوانی چون در مجالس مباحث مسائل
 الهی و دقائق حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر
 جمیع غفیر علما و فضلا زبان کشودی گل حاضرین حیران
 و این را نوعی از خارق عادات دکا و فطری عالم

انانی شمر دندی از صغر سن محل امید و شخص و حید
 خاندان و دودمان بلکه ملجا و پناه ایشان بود
 باری با وجود این احوال و اطوار چون بر سر کلاه
 داشت و بر شانه سوی پریشان کسی تصور نمینمود
 که مصدر اینگونه امور گردد و یا موج طوفان شود
 این سماره چون مسئله باب شیوع یافت آثار میل
 از او ظاهر گشت در بدایت خویش و پیوند و کودک
 و از جمله سلسله خویش را دلالت نمود بعد روز و شب
 همت خود را بدعوت دوست و میخانه کاشت و باسقا

عظیم

عظیم برخاست و از هر جهت بنسبتهای اتقان در نمید
 مبادی و توطئه ارکان ادبی آن جمع تشبث نمود و از
 بهر جهت در حمایت و صیانت آن نفوس میکوشید
 و چون در طهران این اساس را استوار نمود باز در آن
 شتافت در آنجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل
 و مساجد و مدارس بیان و تبیین عظیم آشکار نمود
 و هر نفسی کسایش حسین او دید و یا ستایش مبین او
 شنید بر بان جلی و مخاطیس خفی و چندین او را بعین
 شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنی و فقیر و علمای نحر

مجذب تقریر او گشتند و دست از دل و جان بستند
 و چنان بر او فروختند که در زیر شمشیر رقص کنان
 جان بیاختند از جمله روزی چهار عالم فاضل از
 مجتهدین نور در محضرش حاضر شدند چنان بیان نمود
 که هر چهار بی اختیار شده استعدای قبول در
 خدمت نمودند چه که بقوه تقریر که چون ^{الغز} سخن میسر بود
 آن افاضل علماء را اقیاع نمود که شامی الحقیقه
 طفل سبق خوانید و از جمله بستیدان لحد ابابیه
 از بدایت الف و با بخوانید چند مجلس مفصل تقریر

و شرح نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضار علمای مبته
 گشتند و از جوش و خروشش بحیرت بیان او متحیر و مدیهوش
 شدند آواز او این حکایت بسبع قریب بعید رسید و
 مانعین را یأس شدید حاصل شد صفحات نور از
 این وقایع پر شوق و شور گشت و دلوله این فتنه و آب و
 کوش زد اهل بار فروش شد مجتهد اعظم نور ملا محمد
 در فشلاق بود چون این وقوعات را استماع نمود
 دو نفر از اجده علمای متبحرین که فصاحتی عجیب و بلاغتی
 غریب و حجتی قاطع و برهانی لامع داشتند فرستاد

تا این آتش را خاموش نمایند و آن شخص جوان را
 بقوت برهان مغلوب و مقهور نموده تا بیا خود از فوز
 و نجاح مقاصد خویش خائب سازند سبحان التمداز
 عجائب مقدرات آن دو عالم چون در محضر آن جوان
 وارد شدند و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع آشفته گشتند
 و از محراب و منبر و مسند و مندر و ثروت و زیور و عجت
 شام و سحر که گشتند و براعلا مقاصد آن شخص قیام
 کردند بلکه مجتهد اعظم را بآلالت برتسلیم نمودند و چون

آن جوان با نطقی چون سیل چهارمی عازم آمل و ساری
 بود در شلاق نور با آن عالم نخرید و مجتهد حلیل ملاقات
 نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند و منظر تخیه بودند
 جناب فاضل مجتهد هر چند در فضل مستم و در علم اعلم معیار
 خویش بود لکن بجهت مباحثه و مجامع استخاره فرمودند
 موافق نیاید عذر خواستند و بوقت دیگر مرمون نمودند
 عجز و قصور مفهوم و مظنون شد و سبب اقبال و ثبوت
 و رسوخ ناس گشت مختصر اینست چندی در آنصفحات
 در گردش بود بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجو

بطهران نمود و در ستره مخایره و ارتباط با باب داشت
 و واسطه این مخایره ملا عبد الکریم قزوینی شخیص بود که رکن
 عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بجهت آتیه
 در طهران شهنشست عظیمه حاصل و قلوب ناس با و مایل
 با ملا عبد الکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود
 هیچان علما و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره
 امیر نظام باب و بجهت آتیه هر دو در مخاطره عظیمه
 و تحت سیاست شذیده اند پس چاره باید نمود که افکار
 متوجه شخص غائبی شود و باین وسیله بجهت آتیه محفوظ

از تعرض ناس ماند و چون نظریه بعضی ملاحظات شخص خارجی را
 مصلحت ندانستند فرجه این فال را بنام برادر بجهت آتیه میزرا
 یحیی زدن باری بتأیید و تعلیم بجهت آتیه او را مشهور و در لسان
 آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب
 ظاهر بیاب مرقوم نمودند و چون مخایرات ستره در میان بود
 این رأی را باب بنهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی
 و پنهان شد و اسمی از او در لسان و افواه بود و این تدبیر
 عظیم تأثیر عجیب کرد که بجهت آتیه با وجود آنکه معروف
 و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی

از خارج تفرس نمود و بحال تعرض نینماد تا آنکه بجهت آوازه
 باذن پادشاهی خارج از طهران و مازون سفر عتبات
 عالیات شد چون میفداد رسید و هلال ماه محرم سنه
 ثصت و نه که در کتب باب بسنه بعد حین تعبیر و وعد ظهور
 حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دید
 از قرار نگور این سر بسته میان داخل و خارج
 شهود گشت بجهت آوازه باستقامت عظیمه در میان
 بدف سهام عموم شد و میرزایحیی در لباس تبدیل کاهی
 در نواحی و ضواحی بغداد بجهت تشریح بعضی حرف مشغول

دکاهی در نفس بغداد بلباس اعراب بسر میرد باری بهاء
 بقسی حرکت نمود که قلوب این طائفه منجذب اکثر االی عراق
 ساکت و صامت و بعضی متحیر و برخی متغیر بودند بعد
 از یکسال توقف دست از جمیع شئون گسته و اقربا و
 تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع اتباع تنها و منفرد
 بهمراه و معین و انیس و رفیق از عراق سفر نمود و قریب
 دو سال در کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلی دور
 آبادی در کوه ستمی بسر کلو منزل داشت گاه کاهی نادرا
 بسلیمانیه تردد داشت چندی نگذشت که افاضل علمای

آن صفحات بونی از اطوار و احوال او برده در محل بعضی مثل

مشکله از معضلات مسائل الهیه با او مجادله نمودند و چون

آثار کافیه و بیانات شافیه از او مشاهده نمودند نهایت احترام

و رعایت را مجری داشتند بنا علیه شہرت عظیمه وصیت

غریبی در آن صفحات حاصل نمود و خبر منقطع او با طرف و

اکتاف شیوع یافت که شخص غریبی ایرانی در صفحات سلیمان

که از قدیم منشأ علمای نحر را اهل ستمه بوده پیدا شده و اهل آن

دیار در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مسموع معلوم

شد که آن شخص بجهاد آئمه معصومین دست لهنذا چند نفر با نجا

شخصی

مشافتند و قصر و زاری آغاز نمودند کثرت تصریح جمیع

سبب رجوع گردید و هر چند این طائفه از این وقوعات عظیمه

از قتل تیس و سائره ترزل و اضطرابی حاصل نموده بلکه

کثرت ترزید نمودند لکن باب چون در به ایت تیس بود که قتل

گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و سلوک تکلیف

خویش بخیر بودند اساسان مجرد محبت باب بود و این بخیر

سبب شد که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت و

چون تعرض شد دیدند دست بمداغه گشودند لکن بعد

از رجوع بجهاد آئمه در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح

الملوک حکم نشاید اینست که هر قوه را معطل و معوق
توان نمود جز فکر و اندیشه را که حتی انسان بنفسش آید
و خاطر خویش تواند و سد هوا جس و ضمائر خود نماید
بباری انصافش اینست که فریب سی و پنج سالست که از این
طائفه مخالف دولت و مغایرت امری حادث شده
و مشا به نکشته و در این مدت میده با وجود آنکه کثرت
و جمعیتشان اضعاف مضاعف سابقست صدالی ازجانب
بلند نه جز آنکه هر چند وقت علمای اعلام و فضیای کرام
فی تحقیق کجاست اعلا ی این صیبت در جهان و بیدار

مردن ناس حکم بقول چند نفس مینمایند چه که چون بحقیقت نظر
کنی اینگونه تعرض تدبیر نه بلکه تعمیر است خاموش و بیان
نکرد بلکه پر جوش و اعلان شود با یکجکایت مختصری نقل کنم
از وقوعات شخصی تعرض شدید و ادیت کلی شخصی بابی
نموده متقدی علیه دست بقصاص کشود و با تقام بر حاکم
و بر متقدی تهمیر سلاح نمود و چون معرض تهدید و تیوغ
این طائفه کشت فرا اختیار کرد و چون بجهان رسید
صفتش معلوم شد علما آن را چون از سلسله علما بود بتد
پای شدند و تسلیم حکومت نمودند و باصرای تغزیر حکم کردند

از قضا در جیب کریان او نوشته از بهاء الله بیرون آمد
 که مضمون آن تلامت بر قصد قصاص و زجر و تویح طلب
 انتقام بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون این
 عبارات مندرج یافتند ان الله برئ من المفیدین و
 همچنین ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا و اذا عوقبتم فعلیکم بولاء
 الامور و ملاذا بجمهور و ان اهلتم فوضوا الامور الی الرب الغیور
 هذه سمه الخالصین و صفة الموقنین حاکم چون مطلع
 بر این نوشته شد بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع
 خویش تا دیب لازم و سیاست تعدیب واجب شد

کتابخانه
 مجلس سنا

آن شخص در جواب گفت اگر جمیع نصایح او را مجری بدارید من را
 عقوبت و هلاکت نهایت ممنونیت دارم حاکم تبسم نمود و
 آن شخص را رها نمود باری در تربیت و تثویق بحسن اخلاق
 و تحصیل معارف و فنون آفاق و حسن سلوک با جمیع طوائف
 عالم و خیر خواهی کل امم و تألیف و اتحاد و اطاعت و تقیاً
 و تربیت اطفال و تحصیل بایحتاج الیه عالم انسان و تاسیس
 سعادت حقیقیه مردمان بهاء الله نهایت کوشش نموده
 متصلاً با طراف صحائف نصائح ارسال مینمود و تأثیر
 عجیبی حاصل و بعد از نهایت جستجو و تفحص بعضی از آن مراسلات

ملاحظه شد و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رسال
 جمیع در تمذیب اخلاق و تشویق بر حسن آداب و ترویج
 بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد بود از جمله این عبارت
 مذکور بود لیس ذلتی سبحی لعمری الله عزلی بل الذلّة عمل اجابنی
 الذین ینیبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم
 منھم من اخذ الهوی و اعرض عما امر به و منھم من اتبع
 ما یحیی بالصدی فالذین ارتكبوا الفحشاء و متکوا بالذنیبا
 انھم لیسوا من اهل البھاء و همچنین طوبی لمن تزیّن بطراز
 الاداب و الاخلاق انه من نصر ربہ بالعمل الواضح المبین و

بچنین ہو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان حق جل جلالہ
 از برای ظهور جو اھم معانی از معدن انسانی در ہر عصری
 ایمنی فرستادہ اس اساس دین الله و مذہب الله انکہ مذہب
 مختلفہ و سبل متعدده را سبب و علت بغضاتما یند
 این اصول و قوانین و راہہای محکم متین از مطلع واحد
 ظاہر و از مشرق و احد مشرق و این اختلافات نظر
 بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بودہ ای اہل
 توحید کہ ہمت را محکم نمایند کہ شاید جدال و نزاع عجبی
 زمین اہل عالم مرتفع شود و محو گردد جہانہ و لعبادہ

برای این عظیم خیر قیام نناید ضعیفه و بغضای مذمبی ناریت
 عالم سوز و اطفای آن بسیار صعب مگرید قدرت الهی را
 از این بلای عظیم نجات بخشد در محاربه واقع بین دولتیر
 ملاحظه نناید طرفین از مال و جان گذشته چه مقدار قربها
 کان لم یکن مشاهده شد مشکوه بیان را اینکلمه بمثابه مصباح
 است ای اهل عالم همه باریکدارید و برک یکشاخار
 بکمال محبت و اتحاد و سوخت و اتفاق سلوک نناید
 قسم باقاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد
 حق آگاه کواه این گفتار بوده و هست جمهد نناید تا بانفقا

بنده اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیت فائز شوید
 این قصد سلطان مقاصد و این امل ملک آمال امیدواریم حق
 ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات انوار آفتاب عدل
 عالم را منور نناید و مزین دارند گاهی بلسان شریعت
 و هسکامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد
 اقصی و غایه قصوی ظهور این مقام بنده اعلی بوده و کفی
 بآند شهیدا ای دوستان با جمیع اهل عالم بروح و ریحان
 معاشرت نناید اگر ترد شما کلمه و یا جوهر بیت که درون شما
 از آن محروم بلسان محبت و شفقت القانناید و بنمائید

اگر قبول شد: اثر نمود مقصد حاصل و آلا او را با و گذارید
 و درباره او دعائی نه جفا لسان شفقت جناب بخت
 و مانده روح و بمثابه معانیت از برای الفاظ و مانند
 افق است از برای اشراق آفتاب حکمت در انانی
 اگر اهل توحید در اعصار اخیره بشریعت غرا بعد از حیات
 روح ما سواه فداه عمل می نمودند و بدیش تثبت بنیان
 حصن امر مترعزع نیستند و مدائن معموره خراب نیست
 بلکه مدن و قری بطراز امن و امان مزین و قانرا غفلت
 و اختلاف فائمه مرحومه و در خان انفس شیرو ملت بیضا

تیره و ضعیف شایده میشود اگر عامل بیتند از انوار آفتاب
 عدل غافل میکشند اینمظلوم از اول آیام الی حسین بین
 ایادی غافلین مبتلی گاهی بعساق و همگامی با درنده
 و از آنجا بعکا که منقای قاتلین و سارقین بوده من غصبه
 جهت ما را فقی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست
 بجای چه جامحل کیریم العلم عند الله رب العرش و الکرسی
 و رب الکرسی الترفیع ما در هر محل باشیم و هر چه بر ما وارد
 شود باید اولیا بکمال استقامت و اطمینان باقی اعلی
 ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امام مشغول گردند

آنچه وارد شده و بشود سبب علت ارتفاع کلمه توحید بوده
 و هست خذ و المراتبه و متکوا به آنه نزل من لدن امر حکیم
 با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را بابت تقصیر با تقسیم دلالت
 کردیم در راه نمودیم قسم با آفتاب حقیقت که از اعلی آفتاب
 عالم اشراق نموده اهل بهما جز عمار و اصلاح عالم و
 تهذیب الامم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس
 بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس
 ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام و جوه ظاهر
 و جویه نفس اعمال کواه اینمقال امروز بهر صاحب بصری

از اعمال و آثار مقصودی برد و از گفتار و رفتار بر اهل
 بهما آگاهی یابد امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر
 و امطار سبحان فضل و عنایتش در کل جین نازل در آیات تو
 در عراق اینمظلوم با جمیع احزاب بی پرده و حجاب
 جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بفاق داخل و
 بوفاق خارج باب فضل بر جوه کل مفتوح با عاصی و مطیع
 در ظاهر یکقسم معاشه که شاید بدکاران بدریای بخشش
 بی پایان پی برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار
 کمان مینمود از اخبار محبوب هیچ فاصدی محروم نمسند

و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب
 بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایسته جمال بوده مقصود
 از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی
 بحر احدیه منع نموده اند و آلا عالم عامل و حکیم عادل مبتدا به
 رو خند از برای جسد عالم طولی از برای عالمیکه تا کرش
 بتاج عدل مزین و همیکاش بطراز انصاف مفتح قلم
 نصیح دوست از وصیت میفرماید و بحجت و شفقت حکمت
 و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر و جنود اعمال
 و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفکک و توب یکمیل پاک

عالم خاک را جنت عید نماید اید و ستان با خلاق مرصیه
 و اعمال طیبه مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراد
 بوع با علی المقام نماید باید با عنده ناظر نباشد بل با عنده
 لیس له ان یظروالی ما ینفعه بل الی ما یرتفع به کلمه الله المطاعه
 قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاج
 موحدین و مقربین تقوی الله بوده و هست اوست در عینکه
 انسان را از سهام بغی و فحشا حفظ مینماید لازال رایت
 تقوی مظهر بوده و از اقوی جنود عالم محبوب بها فتح
 المقربون من القلوب باذن الله رب العجود عالم را



ظلمت احاطه نموده سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده هست
 مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت
 ملاحظه مقاماتست و سخن گفتن با اندازه و شان و از حکمت
 حرم است چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نیاید
 در جمیع احوال از حق جل جلاله بطلب سید عبادش را از حق
 محموم و انوار اسم قیوم محموم نفرماید یا احبب آ الله
 ان قلم الصدق یوصیکم بالامانة الکبریٰ لعمر الله نورها
 اطهر من نور الشمس قد خفف کل نور عند نورها و ضیائها
 و اشراقها از حق میطلبیم بدن و دیارش را از اشراقها

انوار شمس امانت محموم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام
 با امانت و عفت و صفا و وفادالت نمودیم و با اعمال طیبه
 و اخلاق مرضیه و صیبت کردیم در لیالی و ایام صبر بر قلم مرتفع
 و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سوط
 صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تقویض سی سنه
 و ازید آنچه بر این حسب مظلوم وارد صبر نموده اند و بخدا
 واکداشته اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد
 شهادت داده و میدهد این مظلوم در این مدت بمواعظ حسنه
 و نصایح شافیة کافیه تشبث نمود تا بر کل ثابت و واضح

شد که این مظلوم از برای گنوز نمودن در نفوس خود راهی ف
 سهام بلایا نموده نزاع وجدال شان در نه گای ارض بود
 و هست اعمال پسندیده شان انسان تبارک الرحمن آری
 خلق انسان علیه البسیان بعد از همه زحمتهای نه امر آرد
 راضی نه علی آملت یک نفس یافت نشد که نه امام درگاه حضرت
 پادشاه خلد الله ملکه کلّه بگوید لن یصیبنا الا ما کتبت
 لنا معروف عمل نمودند و در اظهار منکر گویای زلفت انصاف
 بشایه عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نمود
 گو یا عدل بشایه اهل حق مبعوض عباد و مطرود بلاد گشته

سبحان الله در مقدمه ارض طاحدی بما حکم به الله تکلم نمود
 نظر باطنها قدرت و ابراز خدمت در حضور سلطان خلد الله
 ملکه معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند امثال آن نفوس
 قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت کلین حصن متین
 گویند و از حق بسین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را بهمت
 فساد اخذ نمودند لعمری الله آن نفوس جز عزت دولت و جت
 ملت قصدی و اعلی نداشته و ندارند نه گفته و نه میکنند
 و فی سبیل الله ساکنند ای دوستان از مقصود عالمیان
 مسئلت نمایند حضرت سلطان خلد الله ملکه را تأیید فرمایید

تا زانو آفتاب عدل جمع ممالک ایران بطراز امن و امان
 مزین گردد از قرار مذکور بصرافت طبع مبارک بستکارا
 کشد و سقین را آزادی بخشد بعضی از امور عرض
 امام و جوه عباد فرض است و اظفارش از سبجه ابرار
 تا اخیر مطلع شوند و آگاه گردند آنه بلیهم من یشاء بما اراد
 و هو المقتدر الامر العظیم الحکیم از آن ارض کلمه بسمع
 مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا
 معتقد آله و له فریاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکر
 محبوب نه این مظلوم با ایشان امثال ایشان بسیار کم

ملاقات نموده آنچه در نظر است دوبار در مرغ محله شمشیران
 که مقرر مظلوم بود تشریف آوردند دفعه اولی عصر لیجی و شانی
 یوم جمعه صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب مراجعت
 فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حق حکم نمایند اگر نفی
 خدمت ایشان رسید اینکله را امام وجه از قبل مظلوم مذکور
 دارد یا بن الملک اسئل من حضرتک العدل الا انصاف
 قیما ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از برای نفسیکه
 شجاعت اهل هوی او را از اظفار عدل باز نداشت و از آنوقت
 تیر انصاف محروم تنه و یا اولیاء الله فی آخر القول ضمیمه

مرة اخرى بالحقه والامانة والديانة والصدق والصفاء وضوا
 المنكر وخذوا المعروف يا اما امرتم به في كتاب الله
 العليم الحكيم طوبى للعالمين در اين حين قلم نوحه مينمايد و
 ميگويد يا اولياد الله بافئ راستي ناظر باشيد و از دوش
 فارغ و منقطع و آزاد لاجول و لا قوة الا بالله باجمله
 در سابق در ولايات در السن و افواه مردمان در ايران
 بحق اين طائفه روايات و حكايات مخالفه مبين بلکه
 سنانى مرتبت عالم انسانى و معارض موهبت الهى افتاد
 و اشتها ريفت چون اساس قرار و استقرار

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهود شد پرده شبهه
 و شکوک زائل گشت و حقيقت حال اين طائفه واضح و
 روشن گرديد و بدرجه ثبوت و اصل شد که اساس مخالف
 ظنون ناس است و بنسبان مبانين کمان و قياس در رفقا
 و کردار و اخلاق و احوال محل اعتراض نه اعتراض در ايران
 بر بعضى ضماير و عقائد اين طائفه است و از قرآن احوال
 چنين ملاحظه شد که امانى امنيت و رسوخ با مانت و صدا
 و ديانت اين طائفه در جميع معاملات حاصل نموده اند
 بر اساسى مطلب رويم مدت اقامت اين اشخاص در عراق

شهور آفاق شدند چه که غربت سبب شهرت گشت بقیمت
 بسیاری از طوائف سائره ارتباط و اتحادی خواستند
 و اسباب الفتی آراستند لکن رئیس این طائفه مقصد
 هر حسن بی را دریافته در کمال سکون و سلوک و ثبوت
 حرکت مینمود و نمکین احدی تنجو و بلکه بقدر امکان
 بنصیحت هر یک قیام کرد و تشویق و تحریص بنوایای
 حسنه و مقاصد خیریه دولت و ملت نمود و این روش
 و حرکت رئیس در عراق شهرت یافت و همچنین در مدت
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیه الحسن

خواستند و روابط موودت جستند لکن رئیس موافقت نمود
 و از اتفاقات غریبه آنکه در عراق بعضی از خانوادہ سلطنت
 با آن دول بهر از گشتند و بوعده و وعید مساز و این طائفه
 لسان توخ گشودند و نصیحت آغاز کردند که این چه نسبت
 و وضوح خیانت که انسان بجهت منافع دنیوی و فوائد
 شخصی و رفاهیت حال یا بصیانت جان و مال خود را
 در این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدی امری
 گردد که داعی ذلت کبری و جالب نفقت عظمی و رسوائی
 آخرت و اولی گردد هر ذلتی را تحمل توان نمود مگر خیانت

وطن و برکنای قابل عفو و مغفرتت مگر بتک ناموس
 دولت و مغفرت ملت و چنین تصور داشتند که دولتی
 نمودند و اظهار خلوص و نیکوایی کردند و حقوق و فاداری
 را مقصد شمرند و این مقصد جلیل را فریضه زمت
 خویش دانستند و این اخبار در عراق عرب شیوع یافت
 و خیر خواهان وطن زبان بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر
 فرمودند و چنین گمان میرفت که این وقایع بخصوص همان
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد که بعضی از شیخ
 در عتبات عالیات که مخاربه بدر بار بلکه به پیشگاه دارند

در خفیه دامنا نسبت باین طائفه غرویات و اسنادات
 عجیبه داده و همچو گمان نموده که اینگونه مساعی سبب تقرب
 درگاه و علت علو شان و جاهت و چون هیچ نفسی
 در دربار معدلت مدار در این خصوص با آزادی سخن نتوانست
 نمود و وزیرای واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سگو
 میدیدند از این معاینات و روایتها مسئله عراق در طهران
 جسامت یافته و مبالغات عظیمه شده لکن جنرال
 قونسولوها چون بحقیقت واقف بودند معتد لانه حرکت
 نمیدادند تا آنکه میرزا بزرگ خان قزوینی جنرال قونسول

بغداد شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش به بیوشی
گذرانده از دوراندیشی در کنار بود با آن مشایخ در عراق
همعهد و میثاق کشته مگر همت بر خرابی و اضمحلال محکم بست
و آنچه قوه تحریر و بیان داشت صرف تقریر و بیان کرده هر روز
در سر طوماری بطهران نوشت و ایمان و پیمانی با حضرت
مشایخ نمود و لاشک نشوری بحضرت سفیر کبیر ارسال
داشت چون این تقاریر و تکاریر را پایه و اساسی نبود
جمع باخبر و تسویف میکند منتنا آنکه آن مشایخ با جزال
مجلس مشورتی فراهم آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین

عظام را در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند و متحد و مستفق
شدند و بجهت مدین کربلای معلی و نجف اشرف نوشتند
و جمیع را دعوت نمودند بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته
از جمله عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمه المحققین مرحوم
مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم کل بود من دون اطلاع
حاضر شدند و چون از حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند
من برکنه حقایق این طائفه و اسرار و اسرار مسائل الهیه
این فئه کماهی حقا مطلع نیستم و تا بحال در احوال و
اطوارشان منافی کتاب بسین که داعی تکفیر باشد چیزی ندید

و تفهیم لفظ امر از این قصه معاف داری هر کس تکلیف
خویش را دانسته عمل نماید باری مقصود مشایخ و قونسل بجا
عام یعنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این تدبیر
عظیم التاثر بلکه سبب خجالت و مأیوسی شد و آن جمعیت
مشایخ و علما و عوام که از کربلا آمده بودند پریشان شدند
در خلال این احوال مفیدین از هر طرف حتی بعضی وزراء
معزول تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منہج و سلوک
دهند و متصل از جمیع جهات پیغامهای کذب اراجیف
متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر در بار ایران قلع و قمع

و اعدام و اهلاك این طائفه است و متصلاً فحارده با حکومت مجتهد
متمه و عنقریب جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکنند
لکن با هیج اسبکون و سکوت وقت میکند رانند و سلوک
و روش را ابد تغییر ندادند و چون میرزا بزرگ خان از اینگونه
حرکات نیز منوی ضمیر خویش را از روح و حصولی نیافت
از سو و تدبیر در فکر نگذیرد و تحقیر افتاد هر روز بهمانه نسبت
و امانتی کرد و دلوله و آشوبی انداخت و علم فتنه برافراخت
تا کار مشرف بر آن شد که بغتة فساد شود و زمام امور از
دست رود و قلوب در تشویش و اضطراب و نفوس در ضیق

و عذاب افند و بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و آنچه
 مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون این درد را در آرد
 و این درد را صفائی نیافتند نه ماه مشورت نمودند و در آرزوی
 بودند عاقبت منقاد الفساد و معدودی بسبب تبصیرت دست
 علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را زایل کنند
 بواسطه این تدبیر تسکین فساد شد و قونولوس دست
 از تعرض کوتاه نمود لکن این قضیه را بخلاف واقع و
 برعکس حقیقت بدربار پادشاهی اخبار کرد و از جهت
 با مشایخ متفقه بوسائل تجذیبش از مان تشبث نمود و تحت

مغزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت باصل مطلب
 پردازیم یازده سال و چیزی بجهت آتند در عراق عرب
 اقامت نمود روش و سلوک این طائفه بعضی واقع شد که
 شهرت و صیفت تراید نمود چه که در میان ناس ظاهر و مشهور
 و با جمیع طوائف معاشر و مالوف با علما و فضلا در حل مسائل
 مشکله الهیه و تحقیق حقائق مطالب معضله ربانیه مانوس بود
 از فرار روایت از عموم طوائف بحسن معاشرت و آداب
 محاوره جمیع حاضرین و واردین را خوشنود مینمود این نوع
 حالات و حرکات او سبب شد که کمان سحر نمودند و از خواص

علوم غریبه شمرند و در این مدت میرزایحیی مستور و پنهان
 و بر روش و سلوک سابق باقی و برقرار بود حتی چون
 فرمان اعلیحضرت پادشاه عثمانی ب حرکت بهس آتله از
 بغداد صادر شد میرزایحیی نه مفارقت نمود و نه مرافقت
 گاهی تصور سفر هندیستان نمود و گاهی قرار در رگستان
 و چون مصمم به سبک از این دورای نشد عاقبت بنحو
 خویش پیش از جمیع بهیئت درویش در لباس خفا
 و تبدیل عازم کرکوک و اربیل شد و از آنجا ب حرکت متوال
 و اصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد شدند در کنگا

در کنار قافله منزل و مأوی نمود با وجود آنکه در آن سفر حکام و
 نامورین کمال رعایت و احترام را مجری داشتند و حرکت
 و قرار بخت و وقار بود مع ذلک دائم در لباس تبدیل پنا
 و بتصور احتمال حصول تعرض احترام داشت و بر اثر
 وارد اسلامبول شدند از طرف سلطنت سنیة عثمانیه
 در مسافرخانه منزل دادند و نهایت رعایت را از جهت
 در بدایت مجری داشتند از جهت تنگی محل و کثرت جمعیت
 روزی سیم بخانه دیگر نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان
 دیدنی نمودند ملاقات کردند و از قرار روایت معتدله

حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در محافل و مجالس تزییف
 و تشنیع می نمودند که این طایفه فتنه آفاقند و مادم عهد
 و میثاق منبع فسادند و مخرّب بلاد ائس افروخته اند و
 جھشانی را سوخته اگر چه بظاہر آراسته اند لکن ہر نعمت و
 عقوبتی را شایسته لکن حضرات بصبر و سکون و تائے
 و ثبوت سلوک نمودند حتی بجهت مدافعت مزاحم مقامات
 عالیہ نکشتند و بجانہ احدی از افاضم آن مملکت مرادہ
 ننمودند ہر یک از اعظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود
 ملاقات نمودند و سخن جسنہ از علوم و فنون در میان نبود

تا آنکہ بعضی از رجال راہ نمائی نمودند و زبان بخر خواہی گشود
 کہ مقتضای اصول مراجعت است و بیان حال و طلب محبت
 در جواب گفتند کہ بفرمان پادشاہی راہ اطاعت پیویا
 و وارد این مملکت کشیم دیگر مقصد و مرادی نہ داشته دیدار
 کہ مراجعت کنیم و در دسر آریم و آنچه در پس پردہ قضا پنہان
 در آئندہ عیان کردد تعجیر و تصدیع لزوم نہ داشته و ندارد
 اگر سروران دل آگاہ اصحاب عقول و انتباہند البتہ
 جستجو نمودہ بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول حقیقت
 مستمنع و محالست در این صورت تصدیع و کلاہ و تعجیر

وزرای دربار چه لزوم از بهر فکری آزاده و مقدرات
 مهیا و آماده هستیم قل کل من عند الله برهان کافی و اقی است
 و ان میسک الله بضر فلا کاشف له الا هو علاج شافی
 بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صادر و در قطعه رومی اند
 را مسکن و مقر تعیین فرمودند بایضا کلاً بهم راه
 ضابطان بان شهر روانه شده لانه و اشیانه نمودند
 از قرار یکه بعضی سیه خان و بزرگان و فاضلان آن
 شهر مسموع شد در آنجا نیز نوعی روش حرکت نمود
 که ایلی مملکت و مأمورین دولت سبایش تیمورند و جمع

حرمت و رعایت میکردند و چون بجهاد الله با علما و فضول
 و بزرگان و ارکان ملاقات مینمود و صحبت و شهرتی در ^{مید} درو
 حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف
 و خشیتی باقی نماند در محمد راحت آر میدند و اوقاتی
 با سودگی میکند رانند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع
 با میرزایحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب
 صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و باغواع
 میرزایحیی قیام که ذکر این طائفه در جبهان بلند و نامشان
 ارجنده گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حسد ری

در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان کردی و از تحت
 الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز
 از قلت مآمل و تفکر در عواقب و کم تجربه کی مفتون احوال
 او شد و مجنون احوال او این طفل ضعیف شد و آن شی
 عزیز گشت باری بعضی از رؤسای این طائفه آنچه نصیحت
 نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت نمودند که سالهاست
 سال پرورده آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده
 و سرور این چه ظنونست که از نتایج جنونست تو باین اسم
 بی رسم که نظر ملاحظه و مصلحتی وضع شده است مغرور شو

و در نزد عموم خویش را ندانم خواه پایه و پایه تو منوط بکلمه
 و علو و سموت نظر بجا فطه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر
 نمودند تا تیر کتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را
 عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد
 با وجود آنکه بهیچوجه احتیاج نبود و رفاقت حال
 در نهایت کمال در فکر و معاش و شهمه افشاند و
 بعضی از متعلقات میرزا یحیی بر پایه رفتند و استدعا
 اعانت و عاطفت نمودند و چون بجهت آرائه اینگونه اطوار
 و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مجبور

نمود پس سید محمد حکمت اخذ شهرتیه با سلام قبول توجه نمود و
 باب نهمی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد
 و علت قطع مرادده و در اسلامبول نیز بعضی روایات
 خود سرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهیر که از عراق آمده
 میرزایحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب است
 فساد است و وسیله ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند
 و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن
 اعظمید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید تا فیض و
 برکت آشکار گردد در یای بیوج صیت ندارد و ابر بی عد

باران نبارد باری باینگونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفت
 خویش شد و تر تاتی بر زبان راند که سبب تشویش افکار گشت
 رفته رفته آنان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه و کنار بلکه
 در دربار بدون استثنا بنای تشیع بلیغ نمودند که با بیان
 چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنانست و گفتار
 چنین اینگونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبّه گشت
 و دیگر بعضی او با مامات ظهور یافت که الحاد آت ضروریه
 گمان شد و مصلحت نفعی حضرات میان آمد و بغتة امر
 وارد و بجهت آت را از روی سبب حرکت دادند و معلوم

بود بچه کاری و چه جانی بر نه روایات مختلفه در افواه
 افتاد و مبالغات بسیار مسموع شد که امید نجات نبود
 بازی جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار نمود
 که همراه شوند و آنچه حکومت نصیحت کرد و مانعت نمود
 ثمری بخشید نهایت حاجی جعفر نامی بر آشفت و بنالید
 و حلقوم خود بدست خویش برید حکومت چون چنین دید
 کل را اجازت معیت داد و از در نه بساحل دریا وارد
 نمود و از آنجا بکاحرکت دادند و همچنین میرزایحیی را بمانخوا
 فرستادند و در اوقات اخیره در در نه بجهاد الله رسالت

مفصل ترقیم نمود و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اسکن
 اعظم این طائفه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
 و مسکک و منهج را مشهود و عیان بعضی از مسائل سیاستیه
 تفصیل داد و بعضی ادله بر راستی خویش اقامه نمود حسن
 نیت و صداقت و خلوص این طائفه را تقریر کرد و بعضی
 فقرات مناجات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود و
 در لافه گذاشته و عنوان آن را بنام همایون اعلیحضرت
 شهباز ایران مزین نمود و مرقوم داشت که شخصی پاک
 دل پاک باز منقطعاً الی الله و متممناً لهد الفداء در کمال

تسلیم و رضایین رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید
 جوانی از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت
 و بحضور اعلیحضرت تاجدار شتافت موبک همایون در
 خارج طهران مقرومکان داشت لهذا در محلی دور مقابل
 سراپرده ملوکانی بتحصائی بر سر سنگی قرار یافت و
 روز و شب منتظر رکاب پادشاهی و یا حصول مژول
 بحضور شهبازی بود سه روز بر اینینوال در حالت
 صیام و قیام میگذرانید جسم نحیف و روح ضعیفی باقی
 ماند روز چهارم ذات همایون بدورین اطراف

و کفاف را اکتشاف میفرمود تا که نظرشان باین شخص که
 با کمال ادب بر روی سنگی نشسته بود افتاد از فرسائن
 استدلال شد که لابد شکر و شگایتی و استعدای داد و
 معدلتی دارد یکی از ملا زمان درگاه را بتفقه حال آن جوان
 امر فرمودند چون مستفسر شد رساله در دست داشت
 و بدست خویش تقدیم حضور همایون خواست چون
 اذن حضور یافت در نزد سراپرده تمکین و آرام و آداب
 زاید الوصف و با و آریلند یا سلطان قد جتک من سبأ
 بنیاعظیم ناطق گشت امر باخذ رساله و توقف آوردند

اعلیحضرت پادشاهی اراده آتی داشتند و کشف حقیقت
خواستند لکن حاضران حضور زبان بطن شدید گشودند
که این شخص جسارت عظیم نمود و جرئت عجیب چه که ملقب
مغضوب احزاب و منفی مبلغار و سقلاب را بترس و
هراس بحضور پادشاهی آورده اگر چنانچه فوراً اجرای
شدید نمیدیدند مزید جسارت عظیم کرده لکن از زاری بار
اشارت بیسیاست نمودند و حکم بعقوبت و نقت اول
رنجیر و شکنجه نمودند که یاران دیگر را بر وزده تا از سیاست
جانسوز نجات یابی در فیقار اسیر کن تا از نقت پنجبر

و حدت شمیر رمانی جوئے آنچه عذاب نمودند و داغ
و عقاب کردند جز سکون و سکوت ندیدند و بغیر از صمت
و شوت نیافتند و چون شکنجه نتیجه نداشت در حالتیکه
جلادان از یار و زمین و او در بند اغلال و رنجبیر و
در زیر شمیر با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشته
و قتل و اعدام نمودند آن عکس را خواستم و سزار تماشا
یا فتم چه که بخشوعی عجیب و خشوعی غریب در نهایت تسلیم
نشسته بود باری اعلیحضرت تا جداری چون بعضی فقرات را
مطالعه نمودند و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعاً

متاثر گشته و اظهار تأسف فرمودند از اینکه ملازمان
 تعجیل نمودند و عقوبت شدید مجری داشتند حتی روایت
 کنند که سه مرتبه فرمودند آیا واسطه مرا سله را کسی موانع
 نماید بعد امر پادشاهی صادر که حضرات علمی اعلام
 و افاضل مجتهدین کرام جوابی بر آن رساله مرقوم نمایند
 و چون بخاری علمای دارالخلافه مطلع بر مندرجات رساله
 شدند حکم فرمودند که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین
 مبین است معارض اصول و آیین و مزاحم ملوک و سلاطین است
 لهذا قطع و قمع و ردع و دفع از مقتضیات منجی قوم بلکه

از فرائض عین است این جواب در پیشگاه حضور مقبول
 نیفتاد که مضامین این رساله مخالفت وضوحی با شرع
 و عقل نداشته و دخلی با مورسیاست و حکومت نموده
 و تقرض و اعتراضی بر سر سلطنت نکرده لهذا باید
 حقائق مسائل را تشریح نمود و جوابی تبصیر و توضیح
 مرقوم که سبب زوال شبهات و حل مشکلات شود و
 بجهت کل مداراجتجاج گردد باری آن رساله تنها مرقوم
 میکرد که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله
 بلسان عربی فصل مبینی از مراتب ایمان و ایقان و جماع

جان در سبیل جانان مقام تسلیم و رضا و کثرت مصائب
 و بلاها و شدائد و زاریا و وقوع در تحت فساد بواسطه
 اعداء و ثبوت برائت خویش در حضور اعلیٰ حضرت
 پادشاه و تبری از نفوس مفیده و بیزاری از گروه
 عاتیه و شروط خلوص ایمان بنصوص قرآن و
 لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از سایر خلایق در
 دارفانی و اتباع اوامر و اجتناب مناهب و ظهور
 قضیه باب از تأیید الهی و عجز من علی الارض از متجاوز
 امر سمائی و بهوش آمدن خویش از نفحات ربانی

و باین سبب وقوعش در بلاهای نامتناهی و بدون تعلم حصول
 سهولت سبحانی و استفاضه از فیض غیبی صمدانی و اسرار
 علم لدنی و معذوری خویش در نصیحت و هدایت ناس
 بر اکتساب کمالات انسانی و اشتغال بنا بر محبت الهی
 و تشویق بر توجیه همت بحصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت
 دنیوی و مناجات بلیغی در نهایت تضرع و تبتل و زاری
 و اشغال ذلک بعد بلسان فارسی مطالب را ذکر نموده و صورت
 اینست

هو الله تعالى شأنه العظیمه و الاقدار

يا ملك الأرض اسمع نداء هذا المملوك أني عبد امنيت بآ
 وآياته وفديت بنفسي في سبيده ويشهد بذلك ما انا فيه
 من البلايا التي ما تحمها احد من العباد وكان ربي لعليم
 على ما اقول شهيدا ما دعوت الناس الا الى الله ربك
 ورب العالمين وورد على في حبه ما لا رأت عين الابصار
 شبه يصدقني في ذلك عباد ما منعتهم سجات البشر
 عن التوجه الى المنظر الأكبر ومن عنده علم كل شيء في
 لوح حفيظ كلما مطر سحاب القضاء سهام البلاد في
 سبيل الله ملك الاسماء اقبلت اليها ويشهد بذلك كل

منصف خير كم من ليال فيها استراحت الوجوش في
 كتمانها والطيور في اوكارها وكان الغلام في السلال
 والأغلال ولم يجد لنفسه ناصرا ولا معيننا اذكر فضل الله
 عليك اذ كنت في السجن مع انفس معدودات اخر جرك
 منه ونصرك بخود الغيب والشهادة الى ان ارسلك
 السلطان الى العراق بعد اذ كشفنا له انك ما كنت من المفيد
 ان الذين اتبعوا الهوى واعرضوا عن التقوى اولئك في
 ضلال مبين والذين يفيدون في الأرض ويفنون الدماء
 وما يكون اموال الناس بالباطل نحن برءاء منهم نسئ الله

ان لا يجمع بيننا ويطغى لاني الدنيا ولا في الآخرة الا ايتي
 اليه انه هو ارحم الراحمين ان الذي توجه الى الله ينسب له
 ان يكون متمازاً في كل الأعمال عما سويه ويتبع ما امر به في
 الكتاب كذلك في كتاب مبين والذين نبذوا
 امر الله وراى ظنورهم واتبعوا الهوا منحهم اولئك في خطأ
 عظيم يا سلطان اقمك بربك الرحمن ان تنظر الى العباد
 بلحظات اعين رافتك وتحكم بينهم بالعدل ليحكم الله لك
 بالفضل ان ربك هو الحاكم على ما يريد يستغنى الدنيا
 وما فيها من العزة والدالة ويستغنى الملك لله الملك العلي

العليم قل انه اوقد سراج البيان وميده بدهن المصباح
 والتسبيح تعالى ربك الرحمن من ان يقوم مع امره خلق الكواكب
 انه يظربها بآرسلطانه ويحفظه بقبيل من الملائكة المقربين هو
 القاهر فوق خلقه والغالب على بريته انه هو العظيم الحكيم يا
 سلطان اتى كنت كاحد من العباد وراقدا على المهام مرت
 حتى نائم السجان وعلمني علم ما كان ليس هذا من عندي
 بل من لدن عزيز عليم وامرني بالنداء بين الارض والسماء بذكرك
 ورد على ما ذرفت به عيون العارفين ما قرئت ما عند الناس
 من العلوم وما دخلت المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها

لتوقن بانى لست من الكاذبين هذه ورقة تحركتها ارياح
 مشية ربك العزيز الحميد هل لها استقرار عند هبوب
 ارياح عاصفات لا وملك الاسماء والصفات بل
 تحركها كيف تريد ليس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء
 امره المبرم وانطقى بكم بين العالمين انى لم اكن الا
 كالميت تلقاء امره قلبتني يد ارادة ربك الرحمن الرحيم
 هل يقدر احد ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يعرض به عيه العباد
 من كل وضع وشريف لا والذي علم القلم اسرار
 القدم الا من كان مؤيدا من لدن مقدر قد ير سخا طينى

القلم الأعلى ويقول لا تخف اقصص على حضرة السلطان ما ورد
 عليك ان قلبه بين اصبعي ربك الرحمن لعل تشرق من افق
 قلبه شمس العدل والاحسان كذلك كان الحكم من ليدى
 الحكيم محتوما قل يا سلطان انظر بطرف العدل الى الغلام
 ثم احكم بالسحق فيما ورد عليه ان الله قد جعلك ظله بين العباد
 واية قدرته لمن في البلاد احكم بيننا وبين الذين ظلمونا
 من دون بيتنا ولا كتاب منير ان الذين حولك يحبونك
 لانفسهم والغلام يحبك لنفسك ما اراد الا ان يقر بك
 الى مقر الفضل ويقلبك الى بين العدل وكان ربك على

ما قول شهيدا يا سلطان لو سمع صرير القلم الأهل وهدير
 ورقاء البقاء على افغان سدره المنتهى في ذكر الله موجبه
 الأسماء وخالق الأرض والسماء ليلتفكك الى مقام لا ترى
 في الوجود الا تجل حضرة المعبود ورمى الملك احقر شئ عندك
 تضعه لمن اراد وتوجه الى افاق كان بانوار الوجه مضيئا
 ولا تجل مثل الملك ابيه الا النصره ربك العلي الأسمى
 اذا يصلى عليك الملائك الألى على حبه اهد هذا المقام الأسنى
 لو ارتقى اليه بسطان كان باسم الله معروفا من الناس
 من قال ان الغلام ما اراد الا ابقاء اسمه ومنهم من قال انه

اراد الله نيا لنفسه بعد انى ما وجدت في أيامى مقرا من على
 قد راضع رجلى عليه كنت فيكل الأحيان في غمرات البلبايا
 التى ما اطلع عليها احد الا الله انه قد كان بما اقول عليها
 كم من أيام اضطربت فيها اجسى لضى دكم من ليال ارتفع
 فيها نجيب البكاء من اهل خوف النفس ولا ينكر ذلك الا من
 كان عن الصدق محروما والذي لا يرى لنفسه احمية
 فى اقل من ان اهل يريه الدنيا فيا عجا من الذين يتكلمون
 باسواتهم وما موافى برية النفس والهوى سوف يسئلون
 عما قالوا ابو من لا يجدون لانفسهم حميا ولا نصيرا ومنهم

من قال انه كفر بالله بعد اذ شهدت جوارحي بانه لا اله الا هو و
الذين بعثهم باحق وارسلهم بالهدى اولئك مظاهير اسمائه
الحسنى ومطالع صفاته العليا ومهابط وجهه في ملكوت
الأنشأ وبهسمت حجته الله على ماسويه ونصبت آية اليه
وظهرت آية التجريد وبهسم اتخذ كل نفس الى ذى العرش
سبيلا شهدان لا اله الا هو لم يزل كان ولم يكن معه شئ
ولا يزال يكون مثل ما قد كان تعالى الرحمن من ان يرتقى
الى ادراك كنهه افقده اهل العرفان او يصعد الى معرفة
ذاته ادراك من فى الأكوان هو المقدس عن عرفان دونه

والمرتبة عن ادراك ماسويه انه كان فى ازل الازال عن العليين
غيبا واذكر الايام التى فيها اشرفت شمس البطحاء عن
افق مشيئة ربك العلى الأعلى اعرض عنه العلماء واعترض عليه
الأدباء لتطلع بما كان اليوم فى حجاب النور مستورا واشتد
عليه الأمور من كل الجهات الى ان تفرق من حوله بامر
كذلك كان الأمر من سماء العرش مشهودا ثم اذكر اذ دخل
احد منهم على التجاشى وتلا عليه سورة من القرآن قال
لمن حوله اتعنا نزلت من لدن عليم حكيم من صدق بحسنى
وآمن بما آتى عيسى لايعة الأعراض عما قرءنا نشهد له

كما نشهد لما عندنا من كتب الله المحبين القيمين يا نبي الملك
 لو تسمع نغمات الورق التي تغن على الأذان بفنون الألمان
 يا مربيك الرحمن لترع الملك ورائك وتوجه الى المنظر الكا
 الذي كان كتاب الفجر عن افقه مشهورا وتتفق ما عندك
 ابتغاء لما عند الله اذا تجدد نفسك في علو العزة والاستعداد
 وسمو العظمة والاستغناء كذلك كان الأمر في أم البيان
 من قلم الرحمن مسطورا لا خير فيما ملكته اليوم فسوف يملكه
 غدا غيرك اختر لنفسك يا اختاره الله لأصفيائه انه يعطيك
 في ملكوته ملكا كبيرا نسأل الله ان يؤيدك حضرتك على

اصفاؤ الكلمة التي منحصا ابتضاء العالم ويحفظك عن الذين
 كانوا عن شطر القرب بعيدا سبحانك اللهم يا الهي كم من ربي
 نصبت على القفاة في سبيك وكم من صدور استقبلت الهما
 في رضائك وكم من قلوب تشبكت لارتقاء كلمتك و
 انتشار امرك وكم من عيون ذرفت في حبك اسئلك
 يا مالك الملوك وراحم الملوك باسمك الأعظم الذي جعلته
 مطمح اسمائك المحسن ومظهر صفاتك العليا ان ترفع السجاة
 التي حالت بينك وبين خلقك ومنعهم عن التوجه
 الى افق وحيك ثم اجذبهم يا الهى بكلمتك العليا عن شمال

الوهم والنسيان الى ميمن اليقين والعرفان ليعرفوا ما اردت
 لهم يجودك وفضلك ويتوجهوا الى مطهر امرك ويطمع ايمانك
 يا الهى انت الكريم ذو الفضل العظيم لا تمنع عبادك عن البحر
 الا عظم الذي جعلته حاملا للناس على علك وحكمتك ولا تطردهم
 عن بابك الذي فتحة على من في سمائك وارضك اى
 رب لا تدعهم بانفسهم لانهم لا يعرفون ويهربون عما هو
 خير لهم مما خلق في ارضك فانظر اليهم يا الهى بلحظات
 اعين الطائف ومواهبك وخلصهم عن النفس والهوى
 ليستقرّوا الى افئتك الاعلى ويجدوا حلاوة ذكرك وقلّة

المائدة التي نزلت من سما مشيتك وهو آء فضلك لم تزل
 احاط كركم المكنات وسبقت رحمتك الكائنات لا اله
 الا انت الغفور الرحيم سبحانه يا الهى انت تعلم بانى
 قلبى ذاب فى امرك ويغلى دمي فيكل عرق من عروفتى
 من نار حبك وكل فطرة منه يناديك بلسان الحال يا ربى
 المتعال فاسفكنى على الارض فى سبيك لينبت منحصا
 ما اردته فى الواحك وسترتة عن النظر عبادك الا الذين
 شربوا كوثر العلم من ايدى فضلك وسبيل العرفان من
 كأس عطايتك وانت تعلم يا الهى بانى ما اردت فى امر

الآمرك وما قصدت في ذكر الآذرك وما تحرك قلمي الآ وقد
 اردت به رضاك واطهار ما امرتني به بسطائك تراسني
 يا الهى متحيراً فى ارضك ان اذكر ما امرتني به يعترض على خلقك
 وان اترك ما امرت به من عندك ان مستحقاً لسياط قهرك
 وبعيداً عن رياض قربك لا وعزيمتك اقبلت الى رضاك
 واعرضت عما تهوى النفس عبادك وقبلت ما عندك وتركت
 ما يبغى عنى عن مكامن قربك ومطارج عزك وعزيمتك بحكمك
 لا اجزع من شئى وفى رضاك لا افزع من بلايا الاضراس
 كلها ليس هذا الا بحولك وقوتك وفضلك وعنايتك

من غير استحقاقى بذلك يا الهى هذالك كتاب اريد ان اهدى
 الى السلطان وانت تعلم باقى ما اردت منه الآ ظهور عدل خلقك
 وبروز الطافه لامل مملكتك واتى لنفسي ما اردت الآ ما اردته
 ولا اريد بحولك الآ ما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
 وعزيمتك رضاك منتهى املى ومشيئتك غاية رجائى
 فارحم يا الهى هذا الفقير الذى تشبث بذيل غنائك
 وهذا الدليل الذى يدعوك بانك انت العزيز العظيم
 ايدى الهى حضرة السلطان على اجراء حدودك بين عبادك
 واطهار عدلك بين خلقك ليحكم على هذه الفتنه كما يحكم

علی مادونهم انک انت المقدر العزیز الحکیم

حسب الأذن واجازه سلطان زمان این عجد از مقرر سلطان
ب عراق عرب توجه نمود و دوازده سنه در آن ارض ساکن
و در توقف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض نشد و
همچنین بدول خارجه اظهاری زفت متوکلاً علی الله در آن ارض
ساکن تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد و بعد از ورود
در صد داذبیت جمعی فقراء افتاد هر روز با غوای بعضی علماء
ظاهره و غیرهم متعرض این عباد بوده مع آنکه ابد اخلافت
و ملت و مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد ظاهر

نشده و این عجد بملاحظه آنکه مبادا از افعال معتدین امری متغی
رای جهمان آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بیاب
وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار رفت تا در پیشگاه
حضور معروض دارد و آنچه حکم سلطانی صد و ریابد معمول
کردد مدتها گذشت و حکمی صد و رنیافت تا آنکه امر بمقام
رسید که بیم آن بود بقتله فسادی برپا شود و خون جمعی ریخته
کردد لابد احتیاط العباد الله مع دووی بوالی عراق توجه نمودند
اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه فرمایند بر مرآت قلب
منیر روشن خواهد شد که آنچه واقع شده نظر بمصلحت بود

و چاره جز آن بر حسب ظاهر نه ذات شایان شایه و کواهند
 که در هر بلده که معدودی از این طائفه بوده اند نظر بتجدد
 بعضی از حکام ناصربه جدال مشتعل میشد و لکن این فانی
 بعد از ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده و کوا
 این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند و شهادت میدهند
 که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع
 ذلک احدی از خود تجا و ز نمنوده و بنفسی متعزز نشد
 قریب پانزده سنه میشود که کل ناظر الی الله و متوکل علیہ
 ساکنند و آنچه بر ایشان وارد شد صبر نموده اند و بحق

گذاشته اند و بعد از ورود این عبد باین بلده که موسوم بادرش
 بعضی از اهل عراق و غیره از معنی نصرت که در کتب الهی بیان
 شده سؤال نموده اند اجوبه مشتق در جواب ارسال یکی از آن
 اجوبه در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور واضح گردد
 که این عبد جز صلاح و اصلاح با مری ناظر نبوده و اگر بعضی
 از الطاف الهیه که مرغ استحقاق عنایت فرموده واضح
 و مکشوف نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت واسعه
 و رحمت سابقه قلب را از طراز عقل محروم نفرموده صورت
 کلماتیکه در معنی نصرت عرض شد اینست **هو الله تعالی**

معلوم که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه در اوست
و مقصود از نصرت این نبوده که نفسی بنفسی مجاربه و یا مجادله
نماید سلطان بفعال مایشاء ملکوت انشاء را از بر و بحر میدلوک
گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر مرتبهم
اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب الا ان ربک لعلم
وخیر و آنچه حق جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد
اوست که گنا نژ ذکر و محبت بآئینه و خرائن علم و حکمت آئینه
اند لم یزل اراده سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد
از اشارات دنیا و مافیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات

ملیک اسما و صفات شوند پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیاید
تا دوست یگانه بمقر خود آید یعنی تجلی اسما و صفاتش نه ذاته تعالی
چه که آن سلطان بهیثال لازال مقدس از صعود و نزول بوده
و خواهد بود پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله
بافسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آنست که مدائن قلوب
که در تصرف جنود نفس و بهوی است بسیف بیان و حکمت
و تبیان مفتوح شود لذل ابر نفسیکه اراده نصرت نماید باید
اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید
و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجه کند

اینست مقصود از نصرت ابدافساد محبوب حق نبوده و نسبت
 و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابدامرضی
 نبوده ان تقولوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقولوا الیوم باید
 اجبای الهی بشانی در مابین عباد ظاهر شوند که جمیع را بجمال
 خود برضوان ذی الجلال هدایت نمایند قسم بافتاب افق
 تقدیس که ابداد وستان حق ناظر بارض و اموال فانیه او بنوی
 ونخواهند بود حق لازال ناظر بقلوب عباد خود بوده و اینهم
 نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانیه از شئونات
 ترابیه طاهر و مقدس شوند و بمقامات باقیه وارد گردند

والآن سلطان حقیقی بنفسه مستغنی از کل بوده نه از
 ممکنات نفعی با و راجع و نه از بغضشان ضرری وارد کل از
 امکانه ترابیه طاهره با و راجع خواهند شد و حق فردا و حاداً
 در مقر خود که مقدس از مکان زمان ذکر و بیان و اشاره
 و وصف و تعریف و علو و دنو بوده مستقر و لایعلم ذلک
 الا هو و من عنده علم الکتاب لا اله الا هو العزیز الوهاب شهر
 و لکن حسن اعمال منوط بانکه ذات شایانه بنفسه بنظر عدل
 و عنایت در آن نظر فرمایند و بعراض بعضی من دون بنیته
 و برهان کفایت نفرمایند نسل الله ان یؤید السلطان ^ع

ما اراد و ما اراد نسیغی ان یكون مراد العالمین و بعد از
 عبد را با سلام قبول احضار نمودند با جمعی از فقهاء وارد آمدند
 شدم و بعد از ورود ابتدا با احدی ملاقات نشد چه که مطلبی
 نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بپایان بر کل مبرهن کرد
 که این عبد خیال فساد نداشته و ابتدا با اهل فساد معاشرت
 نوالذی انطق لسان کل شیئی بنا بر نفسه نظر بر اعادة بعضی
 مراتب توجه بجهتی صعب بوده و لکن لحفظ نفوس این امور
 واقع شده آن ربی یعلم ما فی نفسی و انه علی ما اقول شهید
 ملک عادل ظل الله است در ارض باید کل در سایه عدلش

تا وی گیرند و در ظل فضش بیایند این مقام تخصیص و
 تحدید نیست که مخصوص بعضی دون بعضی شود چه که ظل است
 حاکی است حق جل ذکره خود را رب العالمین فرموده زیرا که
 کل را تربیت فرموده و میفرماید فتعالی فضله الذی سبق المکنت
 و رحمة الی سبقت العالمین این بسی واضحست که صواب
 یا خطا علی زعم القوم این طائفه امری که بآن معروفند آنرا
 حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما عندنا
 گذشته اند و همین گذشته از جان در سبیل محبت حرمین است
 صادق و شایسته ناطق علی ما هم یدعون آیا مشاهد

شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته
 شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر بیک نفر
 و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کونین معارف
 الهی سرمست شده بشهد فدا دره دوست بجان و دل شایسته
 اند اگر این نفوس که تداز ماسویه گذشته اند و جان فانی
 در سیس ایثار نموده اند تکیب شوند بکدام حجت
 و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان
 ثابت میشود مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه و
 غمسه فی لجة بحر رحمة و غفرانه با آنکه از اعلم علمای عصر

بودند واقعی و از به اهل زمان خود و جلالت قدرشان
 بر تبه بوده که السن بریه کل بدگر و شنایش ناطق و زهد و ورع
 موثق در غزای باروس با آنکه خود فتوای جهاد فرمودند
 و از وطن معروف بنصرت دین با علم مبین توجه نمودند مع
 ذلک بی طش سیرا خیر کثیر گذشته و مراجعت فرمودند
 یالیت کشف الغطاء و ظر ما ستر عن الأبصار و این طائفه
 بیست سنه متجا و راست که در ایام ولیالی بسطوت غضب
 خاقانی معذب و از هوب عواصف قهر سلطانی هر یک
 بدیاری افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند

و چه مقدار از ابا که بی پسر گشته اند و چه مقدار از اقامت
 که از بیم و خوف جبرست آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند
 نداشته اند و بی از عیاد که در عشق با کمال غنا و ثروت
 بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشا هده
 شده اند ما من ارض الا و قد صبغت من دما تخم و ما ن
 الا و قدر تعفت الیه زفرا تخم و در این سنین معدودات
 من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع
 این قضا یا و بلا یا نارحب الهی در قلوبشان بسائی مشتعل
 که اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حب محبوب عالمیان نگذردند

بلکه بجان مشتاق و آملند آنچه در سبیل الهی وارد شود ای سلطان
 شمات رحمت حمن این عباد را تقلیب فرموده و بشطر احدی
 کشیده گواه عاشق صادق در آستین باشد و لکن بعضی از علما
 ظاہر قلب نور ملک زمان را نسبت بخرمان حرم حمن و
 قاصدان کعبه عرفان مکرر نموده اند ایکاش رای جهان ارا
 پادشاهی بر آن قرار میکرد که این عبد با علی عصر مجتمع
 میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود
 این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید بحقیقت
 امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لایح گردد و بعد الا

بیدک و انا حاضر تلقاً سریر سلطنتک فاحکم لی او علی خداوند
 رحمن در فرقان که حجت باقیه است باین ملاکوان میفرماید
 فتمنوا الموت ان کنتم صادقين متناهی موت را بر بان صدق
 فرموده و بر مرآت ضمیر منیر معلوم است که الیوم که ام خربند
 که از جان در بسیل معبود عالمیان گذشته اند و اگر کتب
 استه لالیه این قوم در اثبات ما هم علیه بد ما مسفو که فی
 سبیله تعالی مر قوم میشد هراینه کتب لا تحصی باین بریه ظاهر
 و مشهود بود حال چگونه این قوم را که قول و فعلشان
 سطا بقست میتوان انکار نمود و نفوسی را که از یکزه اعتباراً

در بسیل مختار گذشته و نمیکند زند تصدیق نمود بعضی از علماء
 که این بنده را تکفیر نموده اند ابد اوقات تموده اند و این عبد را
 ندیده اند و بر مقصود مطلع نشده اند و مع ذلک قالوا ما ارادوا
 و یفعلون ما یریدون هر دعوی را بر بان باید محض قول و
 اسباب ظاهره نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه مکتوبه
 فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب این مقام است بلسان
 پارسی عرض میشود تا بعضی از امور ستوره در پیشگاه حضور
 مکشوف شود و مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که بگمان
 مکنونه الیوم معرفت قومی هستند که در ظاهر بعلم و تقوی

معر و قد و در باطن مطیع نفس و هوی میفرماید ای یوفایان
 چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده
 اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درمی
 و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهاست
 دینه و دیار من است و همچنین میفرماید ای بظا هر آراسته
 و بی باطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت
 و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صراف واقع
 احدیه اقد قطره از آن را قبول نفرماید بجلی آفتاب در تراب ترا
 هر دو موجود و لکن از فرقان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی منتی

در میان و همچنین میفرماید ای سپردنیا بسا سحر کایان تجا
 عنایت من از مشرق لامکان بمکان تو آمد و تو را در بستر راحت
 بغیر مشغول دید و چون برق روحانی بمقرع نورانی رجوع نمود
 و در مکامین قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجالت تو را
 نپسندیدم و همچنین میفرماید ای مدعی دوستی من در
 سحر کایان نسیم عنایت من بر تو مرونمود و تو را بر فراش غفلت
 خفته یافت بر حال تو کرسیست و باز گشت انتهی لذا در پیشگاه
 عدل سلطانی نباید بقول مدعی اکتفا رود و در فرقان که فارق
 بین حق و باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا ان حکمکم

فاسق نبأ فقتلوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصيبوا اعلى ما فعلتم
 نادین و در حدیث شریف وارد است که تصدقوا التمام ببعضوا
 علماء امر مشتبہ شده و این عبد را ندیده اند و آن نفوس که ملاقات
 نموده اند شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم الله فی الکتاب
 حکم ننموده و باین آیه مبارکه ذاکر قوله تعالی مثل تقیمون منا
 الا ان آمننا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل ای پادشاه
 زمان چشمهای ما این آوارگان بشر رحمت رحمن متوجه و نظر
 و البسته این بلا بار رحمت کبری از پی و این شد آید عطی را رخا
 عظیم از عقب و لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه

در امور توجه فرمایند که سبب جای قلوب گردد و این خیر محض است
 که عرض شد و کفی بآیه شهید سبحانک اللهم یا الهی شهید
 بان قلب السلطان قد کان من اصبعی قدر تک لو ترید قلبه
 یا الهی الی سطر الرحمة و الاحسان و انک انت المتعالی المقدر
 المنان لا اله الا انت العزیز المستعان در شرایط علمای میفرماید
 و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و حافظاً لینه مخالفاً لیه
 مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه الی خسر و اگر پادشاه
 زمان باین بیان که از لسان مطهر و حی رحمن جاری شده ناظر نشود
 ملاحظه میفرمایند که متصفین باین صفات وارده در حدیث

شریفی اقل از کبریت احمدند لکن اهر نفسیکه مدعی علم است قولش
 سموع نبوده و نیست و همچنین در ذکر فقهای خسه الزمان
 میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم
 خرجت المفسنة والیهم تعود و همچنین میفرماید اذا طهرت رایة
 اسحق لعنہا اهل الشرق والغرب و اگر این احادیث را نفی
 تکذیب نماید اثبات آن بر این عبد است چون مقصود اختصار است
 لذا تفصیل رواه عرض نشد علما نیکه فی الحقیقه از کاس انقطاع
 اشامیده اند ابتدا متعرض این عبد نشده اند چنانچه شیخ
 مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایتیه در ایام

توقف در عراق اظهار محبت میفرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر
 تکلم ننمودند نسئل الله ان یوفق الکل علی ما یحب فی رضی حال جمیع
 نفوس از جمیع امور چشم پوشیده اند و باذیت این طائفة متوجهند
 چنانچه اگر بعضی که بعد از فضل باری در ظل مرحمت سلطانی آینه
 اند و بنعمت غیر متناهیة مستغنیه سوال شود که در جزای نعمت
 سلطانی چه خدمت اظهار نموده اند بحسن تدبیر مملکتی بر مالک
 افزودید و یا با امری که سبب آسایش رعیت و آبادی مملکت
 و ابقای ذکر خیر دولت شود توجه نموده اند جوابی ندارند جز
 آنکه جمعی را صدق و یا کذب با اسم بابی در حضور سلطان معروض

دارند و بعد بقتل و تاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز و منصوییه
 مصر بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و ابدأ
 در پیشگاه حضور سلطان عرض نشده کل این امور نظر بان واقع
 شده که این فقرار ابعین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
 و باین فقرار پرداخته اند طوائف متعدده و ملل مختلفه در ظل
 سلطان مستتر بحدی که طائفه هم این قوم باشند بلکه باید علمت
 و ستم فطرت طوایف سلطانی بشأنی مشاهده شود که در تبریز
 آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان در آیند و باین کل
 بعدل حکم رانند اجرای حدود الله محض عدلست و کل بان رضی

بلکه حدود الهیه سبب عدلت حفظ بریه بوده و خواهد بود بقول
 تعالی و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الألباب از عدل
 حضرت سلطان بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مورد
 سیاط غضب شوند حق جل ذکره میفرماید لا ترز وازرة و زر
 اخری و این بسی معلوم که در هر طائفه عالم و جاہل عاقل و
 غافل فاسق و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور شنیعه
 از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب دنیا است یا تارک
 آن اگر تارک است البتة بغیر حق توجه ننماید و از این گذشته
 خشیة الله او را از ارتکاب افعال منتهیه مذمومه منع نماید

و اگر طالب دنیا است اموری که سبب علت اعراض عباد
 و وحشت من فی البلاد شود البته از تکاب تمامید بلکه با عمالی
 که سبب اقبال ناس است عامل شود پس مبرهن شد که
 اعمال مردوده از انفس جا به بوده و خواهد بود نسئل الله
 ان یحفظ عبادہ عن التوجه الی غیرہ و یقرجهم الیه انه علی کل
 شیء قدير سبحانک اللهم یا الهی سمع حنینی و تری حال
 و ضری و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان نه آئی خالصاً
 لوجهک فاجذب به قلوب برتیک الی افق سما عرفتک
 و قلب السلطان الی یمین عرش اسمک الرحمن ثم آرزو

یا الهی النعمه التي زلت من سماء کریمک و سحاب رحمتک لیبتلع
 عما عنده و يتوجه الی شطر الطائف ای رب ایده علی نصره
 امرک و اعلاء کلمتک بین خلقک ثم انصره بجنود الخیب
 و الشهادة لیست المدائن باسمک و یحکم علی من الارض کلها
 بقدرتک و سلطانتک یا من یدک ملکوت الایجاد و انک
 انت الحاکم فی المبدء و المعاد لا اله الا انت المقدر العزیز الحکیم
 بسأ فی امر راد پریشکاه حضور سلطانی مشته نموده اند که اگر
 از نفسی از این طائفه عمل قبیحی صادر شود آن را از منذهب
 این عباد میسرند فوالله الذی لا اله الا هو این عباد از تکاب

سکاره راجازندانسته آنچه رسد بآنچه صریحا در کتاب الهی
 نبی آن نازل شده حق ناس را از شرب خمر نبی فرموده و حرمت
 آن در کتاب الهی نازل و ثبت شده و علمای عصر کثرتند
 امثالهم طرآناس را از این عمل شنیع نبی نموده اند مع ذلک
 بعضی مرکبند حال جزای این عمل بنفوس غافلہ راجع و
 آن مظاہر عترت قدیس مقدس مبرا یشهد بتقدیسهم کل البو
 من الغیب الشہود بلی این عباد حق را یفعل مایشاء و
 حکم ما یرید میدانند و ظهورات مظاہر احدیہ را در عوالم
 ملکئیه مجال ندانسته اند و اگر نفسی مجال داند چه فرق است

ما بین او و قومیکه یدانند را مغلول دانسته اند اگر حق جل ذکره
 مختار داند باید هر امری که از مصدر حکم آن سلطان قدم ظاهر
 شود کل قبول نمایند لا مفر ولا مهرب لأحد الا الی الله لا حصم
 ولا یجأ الا الیه و امریکه لازم است اتیان دلیل و برهان بتعی
 علی ما یقول و بدعی دیگر اعراض ناس از عالم و جاہل منوط
 بوده و نخواهد بود انبیاء که لسانی بجر احدیہ و محابط وحی الہیہ اند
 محل اعراض و اعتراض ناس واقع شده اند چنانچه میفرماید
 و همت کل امة برسولهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضبوا
 الحق و همچنین میفرماید ما یتیم من رسول الا کانوا به

یسترون در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالیین
 فداه ملاحظه فرمایند که بعد از اشراق شمس حقیقت از افق حجاز
 چه مقدار ظلم از اهل ضلالت بر آن منظر عزیزی انجمن و وارد
 شده بشأ فی عباد و غافل بودند که اذیت آنحضرت را از اعظم
 اعمال و سبب وصول بحق متعال میدانستند چه که علماء
 آن عصر در سنین اولیه از یهود و نصاری از آن شمس افق
 اعلی اعراض نمودند و باعراض آن نفوس جمیع ناس از
 وضیع و شریف بر اطفای نور آن نیر افق معانی کمر بستند
 اسامی کل در کتب مذکور است از جمله و هب ابن راهب و کعب ابن

اشرف و عبد الله ابی و امثال آن نفوس ما آنکه امر بمقامی رسیده
 که در شک دم اطهر آنحضرت مجلس شوری ترتیب دادند چنانچه
 حق جل ذکره خبر فرموده و اذ میکر بک الذین کفروا لیسبتوک
 او یقتلک او یخرجوک و میکرون و میکر الله و الله خیر الما کرین
 و همچنین میفرماید و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت
 ان تبغی نفعاً فی الارض او سماً فی السماء فأتیمهم بآیه و لو شاء
 الله یجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین تا الله از منضمون
 این دو آیه مبارکه که قلوب مقربین در احراق است و امثال
 این امور وارده محققه از نظر محو شده ابدان فکر نموده و

و میسایند که سبب اعراض عباد در احیان ظهور مطالع انوار
 الهیه چه بوده و همچنین قبل از خاتم انبیاء در عیسی ابن مریم چنانچه
 فرمایند بعد از ظهور آن مظهر حسن جمیع علماء آن سازج ایمان
 بکفر و طغیان نسبت داده اند تا بالآخره با جازه حمان کرم
 علمای آن عصر بود و همچنین قیافه که اقصی القضاة بود بر
 آنحضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش بخل و عاجز است
 ضاقت علیه الأرض بسعتها الی ان عرجه الله الی السماء
 و اگر تفصیل جمیع انبیاء عرض شود میماند که کسالت عارض
 گردد و مخصوص علمای تورات بر آنند که بعد از موسی نبی استیلا

صاحب شریعت نخواهد آمد نفسی از اولاد او و دطاهر خواهد شد
 و او مروج شریعت تورات خواهد شد تا با عانت او حکم توراتیه بین
 اهل شرق و غرب جاری و نافذ گردد و همچنین اهل انجیل محال
 دانسته اند که بعد از عیسی بن مریم صاحب امر جدید از مشرق
 مشیت الهی اشراق نماید و استدلال باین آیه شده است که در انجیل
 است ان السماء و الأرض نزولان و لکن کلام ابن الانسان
 لن نزول ابدا و بر آنند که آنچه عیسی بن مریم فرموده و امر نمود
 تغییر نیاید در یک مقام از انجیل میفرماید انی ذاهب و آیت و
 در انجیل یوحنا هم بشارت داده بروح تسلی دهنده که بعد از

من میآید و در انجیل لوقا هم بعضی علامات مذکور است و لكن
 چون بعضی از علمای آن ملت هربیانرا تفسیری بهوای خود نمودند
 لذا از مقصود محجب ماندند فیالیت اذنت لی یا سلطان النزل
 الی حضرتک ما تقر به العیون و تطمن به النفوس یوقن کل منصف
 بان عنده علم الکتاب و بعضی از ناس چون از جواب خصم
 عاجزند بجهل تحریف کتب متمسکند و حال آنکه ذکر تحریف
 در مواضع مخصوصه بوده لولا اعراض بجملاء و اغراض
 العلماء لقلت مقالا تفسرح به القلوب و تطیر الی الهوا و الله
 یسمع من بهزیرا ریاحه انه لا اله الا هو و لكن الآن لعدم اقتضای

الزمان منح اللسان عن البیان و ختم انما البیان الی ان
 یفتح الله بقدرته انه هو المقدر القدر سبحانک اللهم بالحق
 اسئلك باسمک الذی به سخرت من فی السموات و الأرض
 ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتك و الطافک لتلائم
 علیه اریاح الأبحار من شطر الذین غفلوا من اسرار اسمک
 المختار ثم زد نوره بدین حکمتک انک انت المقدر علی من
 فی ارضک و سماؤک ای رب اسئلك بالکلمة العلیا
 التی یهب فزع من فی الأرض و السماء الا من یتیک
 بالعروة الوثقی ان لانه عنی بین خلقک فارغنی الیک

وادخلني في ظلال رحمتك واشربني زلال خم عنائك لأسكن
 في خبأ ومجدك وقباب الطافك أنك انت المقدر على ما تشاء
 وأنت انت المهيمين القيوم يا سلطان قد خبت مصابيح الأنصار
 واشتعلت نار الاعتصاف في كل الأطراف الى ان جعلوا على
 اسارى من الرزوا الى الموصل الحدباء ليس هذا اول حتر
 هتكت في سبيل الله تبيخ في كل نفس ان ينظر ويذكر ما روى
 ال الرسول اذ جعلهم القوم اسارى وادخلوهم في مشق الفجاء
 وكان يخيم سيد الساجدين وسند المقربين وكعبة المشاقين
 روح ما سوره فداه قيل لهم وانتم النخارج قال لا والله نحن

اسما بالله وآياته وبنافرت الايمان لاحت آية الرحمن وبذكرنا
 سالت البطيآ وما طت الظلمة التي حالت بين الارض والسماء قيل
 احرمتم ما احل الله واصلتم ما حرم الله قال نحن اول من اتبع اوامر
 الله ونحن اصل الامر ومبدئه واول كل خير ومنتهى ما نحن آية القدم
 وذكره بين الامم قيل اتركتم القرآن قال فينا انزله الرحمن و
 نحن نتم السجنان بين الاكوان ونحن الشوارع التي انشعبت
 من البحر الاعظم الذي احبب الله به الارض ويجيبها به بعد موتها
 ومثا انتشرت آياته وظهرت بيئاته وبرزت آثاره وعندنا منيا
 واسراره قيل لا يجر جسم لم يستم قال بحب الله وانقطاعنا

عما سونه اما ذكرنا حبارته عليه السلام بل اظهرنا شحنا من بحر
 الحيوان الذي كان هو دعاني كلما ته ليحيى به المقبولون يطلعوا على
 ما ورد على امنا الله من قوم سود اخسرين وزي اليوم يعترض
 القوم على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون اشد مما ظلموا اولايه قلوب
 تاتت اتي ما اردت الفساد بل تطهير العباد عن كل ما منعهم عن التقرب
 الى الله مالك يوم التستاه كنت قائما على مضجعي مرت على
 نفحات ربي الرحمن وايقظتني من النوم وامرني بالتداوي بين الارض
 والسماء ما كان هذا من عندي بل من عنده يشهد بذلك وكان
 جبروته وملكوته واهل مدائن عزة ونفسي الحق لا اجزع من البلايا

في سيده ولا عن الرزايا في حبه ورضائه فجعل الله البلايا خادية
 لهذه الذكره اخضراء وذبالة لمصباح الذي به اشرفت
 الارض والسماء بل يبقى لاحد ما عنده من ثروته او يفضيه فدا عن
 مالك ناصيته لو ينظر احد في الذين ناموا تحت الرضام وجاوروا
 الرضام بل يقدر ان يميز رمم جامم المالك عن براجم الملوك
 لا وملك الملوك وبل يعرف الولاية من الرعاة وبل يميز اولى
 الثروة والغناء من الذي كان بلا حذاء ووطاء تاته قدر رفع
 الفرق الالمن قضى الحق وقضى الحق ابن العلماء والفضلاء
 والامراء ابن دقة انظارهم وحة ابصارهم ورقه افكارهم

وسلامة اذكارهم واين فرائض المستورة وزخا فم المشورة
 ودرهم الموضوعه وفرشهم الموضوعه بهيات قد صار الكل يورا
 وجعلهم قضاء الله جهاد ينشورا قد نزل ما كروا وتشتت باجمعوا
 وتبده ما كتموا اصبحوا الا يرى الا امانتهم الخالية وسوقهم
 الخاوية وجد وعصم المنقعة وقسيم البالبة ان البصر
 لا يشغل المال عن النظر الى المال وان يحير لا تمسك الاموال
 عن التوجه الى الغني المتعال اين من حكم على ما طلعت الشمس
 عليها واسرف استطرف في الدنيا وما خلق فيها اين جبا
 الكسبية السراء والراية الصفراء اين من حكم في الزوراء

واين من ظلم في العباد واين الذين ارتعد الكنوز من كرمهم و
 قبض البحر عند بسط الكفم وهمهم واين من طال ذراعته في العصيا و
 مال ذرعه عن الرحمن اين الذي كان ان يجتبي اللذات ويحتنى
 اثار الشهوات اين ربات الكمال وذوات الجمال اين
 اغصانهم المتائلة وافانهم المتطاولة وقصورهم العالية و
 بسايتهم المعروضة واين ذرة ادميها ورفقة نسيها وخسري
 ماتحها ودهيزارياحها وديرورقانها وخفيف اشجارها و
 اين سحرهم المفتره ونورهم المبتمه فواياهم قد هبطوا بخصيف
 وجاوروا القضيض لاسمع اليوم منهم ذكر ولا ركز ولا يعرف

منهم لمر ولا رمز ايارون القوم وهم يشهدون اينكرون و
 هم يعلمون لم ادرباتي وايدميمون اما يرون يذهبون ولا يرجون
 الى سبي يغيرون وينجدون يهبطون ويصعدون الم اياك الله
 امنوا ان تحش قلوبهم لذكرا الله طوبى لمن قال او يقول بلى يا الله
 حان وينقطع عما كان الى ما كنت الا اكون عليك الامكان
 بهيات لا يحصد الا ما نزع ولا يؤخذ الا ما وضع الا بفضل الله و
 كرمه بل حملت الارض بالذي لا تمنع سبحات الجلال عن الصعود
 الى ملكوت رب العزير المتعال وبل لنا من العن ما يزول البطل
 ويقرتنا الى ما كنت الضلل نسئل الله ان يعاملنا بفضله لا بعدله

ويجعلنا من الذين توجها اليه وانظروا عما سونه يا ملك قدرات
 في سبيل الله ما لارثت عين ولا سمعت اذن قد انكرني المعاصر
 وضاق علي الخارف قد نصب فضضاح السلامة واصفر
 فضضاح الراحة كم من البلى اترلت وكم منها سوف تزل
 امشي مقبلا الى العزير الوهاب وورائي تنساب الجباب
 قد استهل مدعى الى ان بل مضجعي وليس حسني للنفسى بالله
 رأسي يشاق الريح في حب مولاه وما مررت على شجر الا
 وقد خاطبه فوادى باليت قطعت لاسمي وصلب عليك جسدي
 في سبيل ربي بل مبارى الناس في سكرتهم يعبدون لا يعلمون

رفوا اهلهم ووضعوا لهم كأنهم اتخذوا امرأتهم بنوا
 دلوأ ولعباً ويحبون انهم محبون وفي حصن الأمان هم
 محضون ليس الأمر كما يظنون غدا يرون ما ينكرون فوف بخرنا
 اولوا الحكم والغنا من هذه الأرض التي سميت بآدم الى مدينة عكا
 وما يحكون انها اخرجت من الدنيا واقبحا صورة واردمها هواء
 وانتهى ما كانتا دار حكومة الصدى لا يسمع من ارجائها الا
 صوت ترجيعه وارادوا ان يحبسوا الغلام فيها ويسدوا على وجهها
 ابواب الرخاء ويصدوا عن عرض الحياة الدنيا فيما غير من ايماننا
 بالله لو نصحكني اللغب ويهكنني السغب ويجعل فراشي من القفة

ق

القمار وموانسي وجوش العرا لا اجسنع واصبر كما صبر الوالحزم
 واصحاب الغرم بحول الله مالك القدم وخالق الأمم واشكر الله
 على كل الأحوال ونرجو من كرمه تعالى بهذا الجبس لعنق الرقاب
 من السلاسل والأطباب ويجعل الوجه خالصة لوجه العزيز
 اللباب انه يجيب لمن دعاه وقريب لمن اجابه وسئل ان
 يجعل هذا البلاد الأدهم درعا ليسكل امره ويحفظه من سيوف حنفا
 وقضب نافذة لم يزل بالبلاد عملا امره وسنا ذكره هذا من سنة
 قد خلت في القرون الخالية والأعصار الماضية فوف
 يعلم القوم ما ليفقهونه اليوم اذا عثر جوادهم وطوى مهاهم

وكنت اسياهم ذلت اقدمهم لم ادرا الى متى يكون مطية
 الهوى يهيون في بيما الغضة والغوى ابقى عزة من عز
 وذلة من ذل ام يبقى من انكأ على الوسادة العليا وبلغ
 في العزة الغاية القصوى لا وربى الرحمن كل من عيبت فان
 ويبقى وجه ربى العزيز المتنان اى درع ما اصابها سم الرد
 واتي فود ما عرت يد القضا واتي حصن منع عنه رسول الموت
 اذ اتى واتي سير ما كسر واتي سير ما قفر لو علم الناس
 ما وراء احتتام من رقيق رحمة ربهم العزيز العلام لبندوا
 الملام واسترضوا عن العلام واما الآن حجبوني بحجاب

الظلام الذى نسيه بايدي الظنون الا ومام سوف تشق
 تيد البيضاء جيبا لهذه اللبنة الدماء ويفتح الله له نيتة بابا ربنا
 يومئذ يدخل فيها الناس افواجا ويقولون ما قاله اللامات
 من قبل لم يظن في الغايات ما بدا في البدايات اريدون
 الاقامة ورجلهم في الركاب واهل يرون لذاتهم من ايام
 لا ورب الارباب الا في المآب يومئذ يقوم الناس من الاجساد
 ويسئلون عن التراث طوبى لمن لا تسومه الاثقال في ذلك
 اليوم الذى فيه تتر الجبال ويحضر الكل للسؤال في محضر الله
 المتعال انه شديد النكال نسئل الله ان يقدر قلوب بعض

العلماء من الضغينة والبغضاء لينظر والأشياء بعين لا يغلبها
الأغضاء ويصعدهم إلى مقام لا تقبهم الدنيا ويرياستها عن النظر
إلى الأفق الأعلى ولا يشغلهم المعاش وأسباب الفرائض عن الميراث
الذي فيه يجعل الجبال كالفرأش ولو أنهم يفرجون ما ورد
عليها من البلاء سوف يأتي يوم فيه يوحون ويكون وبره
لو خربت فيما هم عليه من العزة والغنا والثروة والعلو والراحة
والرخاء وما أمانا فيه من الشدة والبلاء لا خرت ما أمانا فيه
اليوم والآن لا تبدل ذرة من هذه البلايا بما خلق في ملكوت
الانفاس لولا البلاء في سبيل الله ما لذى بقاى وما نقصت حيواته

ولا يخفى

ولا يخفى على أهل البصر والتأطرين إلى المنظر الأكبر اتى في أكثر
أيامى كنت كعبدا يكون جالساً تحت سيف علق بشعرة واحدة
ولم يد رمتى تنزل عليه انزل في الحين او بعد حين وفي كل
ذلك نشكر الله رب العالمين ونحمده في كل الأحوال انه على
كل شئ شهيد نسئل الله ان يبسط ظله ليسر عن اليه الموحدون
ويأوين فيه المخلصون ويرزق العباد من روض عنانته نوراً
ومن افق الطافه زهراً ويؤيده فيما يحب ويرضى ويوقفه على
ما يقربه إلى مطلع اسمائه الحسنى ليغض الطرف مما يرى من
الأجفاف وينظر إلى الرجعية بعين اللطاف ويحفظهم

من الاعتساف ونسئله تعالى ان يجمع الكل على خلدج البحر الأعظم
الذى كل قطرة منه تادى الله بشرا العالمين ومحي العالمين و
احمد لله مالك يوم الدين ونسئله تعالى ان يجعلك ناصر
لأمره وناظرا الى عدله لتحكم على العباد كما تحكم على ذوى قرابتك
وتتخار لهم ما تتخاره لنفسك انه لهو المقدر المتعالى المهيمن

القسيم

و چون مناسب حاصل شد لهذا موافق چنین دیده شد که
بعضی از تعالیم بهاء الله که در صحائف و لوح مندرجست
در این مقاله نیز مختصرا مندرج گردد تا اصل اساس و روش

و مبادی و بنیان واضح و عیان شود و این عبارات از صحائف
ستعدده نقل شده از جمله عاشرو الأديان بأرواح و الریحان
أياكم ان تأخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل بدء من الله ويعود اليه
انه لمبداء الخلق و مرجع العالمين و از جمله قد منعم من الفساد
و اجدال في الصحف و الألواح و ما يريد بذلك الا علوكم و
ستوكم يشهد بذلك السماء و انجمها و الشمس و اشراقها و الأشجار
و اوراقها و البحار و امواجها و الأرض و كنوزها نسئله
ان يمده اوليائه و يؤيدهم على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك
العزيز البديع و نسئله ان يوفق من في حولى على العمل بما امروا

من القلم الأعلی واز جمله ابھی شجره دانش این کلمه علیاست
 همه بار یکبارید و برک یکشاخسار لبس الفخر لمن یحب الوطن
 بل لمن یحب العالم واز جمله آن الذی ربی ابنه و ابنا من
 الأبناء کانه ربی احد ابنا آئی علیه صبا و الله و عنایت و رحمت
 الی سبقت العالمین از جمله یا اهل بھاشما مشارقی تحت
 و مطالب عنایت الھی بوده و هستید لسان بابتب و لعن
 احدی میآلاید و چشم را از آنچه لائق نیست حفظ نمائید
 آنچه را در آئید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا
 تعرض باطل ذروه بنفسه مقبلین الی الله الهمین القیوم

سبب خزن نشوید تا چه رسد بزراع و فساد امید هست در ظل
 سدره عنایت الهیه تربیت شوید و بما اراد الله عامل گردید
 همه اوراق یکشجرید و قطرهای یکب بحر از جمله دین الله
 و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سما شیت
 لاکت قدم نازل گشته و ظاهر شده آن راعلت اختلاف
 و نفاق مکنید سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور
 و اشراق نیز اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده و تو عالم
 و تربیت امم و اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول
 و احکام الھی او سبب اعظم از برای این عطیه کبری گانس

زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید و نعمت سرمدیه
 مبنی و دل دارد رؤسای ارض مخصوص مظاہر عدل الهی
 در صیانت این مقام و علو و حفظ آن جهد یلیغ بیندول
 دارند و همچنین آنچه لازمست تخص در احوال رعیت اطلاع
 بر اعمال و امور هر صرنبی از احزاب از مظاہر قدرت الهی یعنی
 ملوک در رؤسای مطہریم که همت نمایند شاید اختلاف از میان
 برخیزد و آفاق بینوراتفاق منور شود باید کل با آنچه از قلم
 ذکر جاری شده تمسک نمایند و عمل کنند حق شاهد و ذرأت
 کائنات گواه که آنچه سبب علو و سمو و تربیت و حفظ و یست

ایل ارض است ذکر نمودیم از حق میطہریم عباد را تأیید نماید
 آنچه این مظلوم از کل طلب ینماید عدل و انصاف است با صفا
 اکتفا نمایند در آنچه از این مظلوم ظاہر شده تفکر کنند قسم
 با قاف بیان که از افاق سما و ملکوت رحمن شراق نموده اگر
 مبتنی مشاهده میشد و یا ناطقی خود را محل ثمانت و منفرت
 عباد نمینمودم انتی از این عبارات سر رشته اساس و احکام
 و خط حرکت و سلوک و نوایای این طائفه بدست میاید و اگر
 از روایات و حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
 قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقت بکلی شود

و پنهان گردد لهذا بهتر آنست که اساس و مقاصد این نظام
 را از مضامین تعالیم و صحائف و لوائح استنباط نمود تا خدا
 و دلائل و نصوصی اعظم از این نه چه که این اس اساس است
 و فضل خطاب بکفار و رفتار افراد قیاس عموم نتوان
 نمود چه که اختلاف شئون از خصائص و لوازم عالم انست
 باری در بدایت سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج بهاء
 الله را و جمیع اشخاص که همراه بودند از ادرنه بسج عکافقل
 نمودند و میرزایحیی را بقلعه ماغوسا و در آنجا استقرار یافتند
 لکن در ایران بعد از چندی بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند

حسن تدبیر شهیر و بحقیقت و توقعات قدیم و حدیث مطمح و ضمیر
 بحضور حضرت شهر یاری عرض نمودند که آنچه تا بحال در حضور
 همایون از این نظام نقل و روایت شده و ذکر و حکایت فرشته
 یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد شخصیه و حصول فوائد دنیوی
 تجسیم امور نموده اند و اگر چنانچه اعلی حضرت شهر یاری
 بنفس نقیص تقیث امور فرمایند کمان چنانست که در پیشگاه
 حضور بوضوح پیوند که این فرقه مقصد دنیوی و مدخلی در
 امور سیاسی ندارند مدار حرکت و سکون و محور سبک و سنگ
 محصور بر امور روحانیه و مقصور بر حقائق و جدانیه است

مدخلی بامور حکومت و تعلقی به دستگاه سلطنت ندارد اساس
 کشف بهجاست و تحقیق اشارات تربیت نفوس است و
 تهذیب اخلاق تصفیه قلوب است و نورانیت بوامع اشراق
 و آنچه نمراد رسیده ملوکانی و برانزده دسیم جهان نیست
 که جمیع رعایا از هر فرقه و آیین در ظل ظلیل معدلت سلطانی
 مطهر بخشایش و در کمال آسایش و کامرانی باشند زیرا
 سایه الهی ملجأ عالمیان و ملاذ آدمیانست تخصیص
 بحر نبی نداشته علی الخصوص حقیقت حال و کونه مقال این نظام
 مشهور و معلوم گردیده جمیع اوراق و صحائفشان بکرات

و مرآت در دست قفاره و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
 اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح و لایح گردد
 مضامین کل این اوراق منع از فساد و حسن سلوک میان عبدا
 و اطاعت و انقیاد و صداقت و استئصال و تخلق با خلق مجدد
 و تشویق با تقصاف فضائل و خصائل حمیده است قطعاً
 مدخلی بامور سیاست نداشته و تصدی با آنچه سبب آشوب
 وقتند است ننموده در این صورت حکومت عادلانه بهمان
 نتواند و وسیله بدست ندارد مگر تعرض بضا و وجدان
 که از خصائص دل و جان است و این قضیه نیز تعرض بسیار شد

وسی پیشار گشت چه خونها که ریخته شد و چه سرها که آویخته هزاران
 نفوس قتیل و هزاران نساء و اطفال سرگشته و اسیر گشتند
 بسا بنیانها که ویران شد و چه بسیار خانمان و دودمان
 بزرگان که میر و سامان گشت چاره حاصل نشد و فائده
 بدست نیامد این درد را درمانی و این زخم را مرهم آسنان
 میر نشد از وظائف و صوالح حکومت آزادی و جدان
 و آسودگی دل و جان است و در جمیع اعصار باعث ترقی
 درجات و استیلاء سائر جهانت است ممالک متمرد و ستم
 این تفوق حاصل نمود و باین درجات عالیة نفوذ و اقتدار

فائز گشت مگر زمانیکه منازعه مذاهب را از میان برداشت
 و جمیع طوائف را بمیزان واحد معامله نمود جمیع یکقوم و یکخبر
 و یکنوع و یکجنسند مصلحت عامه مساوات تامه است و
 از اعظم اسباب جهان بینی و اکبر و مسائل اشاع نطق
 کشورستانی معدلت و مساوات بین نوع انسانیت و
 از هر فرقه از اهل آفاق نشانه تفاق ظاهر مقتضای حکمت
 عادلانه مجازات عاجده است و بر شخصی که خدمت بندد و
 کوی بقت بود مستحق الطاف جهان بینی و سزاوار عواطف
 جلیله شهریار است زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و جلوه

دیگر تعرض بطریقه و آئین در هر مملکتی بادی خسران مبین است
و توسل بابه الترقی معدلت و مساوات بین اقوام روی زمین
احترار و عذر از احزاب سیاسی باید نمود و خوف و خطر
از فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل در امور سیاسی
و نمایش است و کردار و رفتارشان منافی امنیت و آیش
لکن این طائفه در طریقت خویش ثابتند و در مسلک و آئین
را منحرفند و متمسکند و متمسکند و متمسکند بقسمیکه جان
رایگان نثار نمایند و بحسب مسلک خویش طالب رضا
پروردگار جهد بلیغ دارند و سعی شدید جوهر اطاعتند و صبورا

علا
در شدت

در شدت و مشقت هستی خویش را فدا نمایند و ناله و این بر نیاید
آنچه گویند فی الحقیقه راز درونست و آنچه جویند و پویند بدلالت
رهمنون پس باید نظر با ساس و رئیس نمود و شیئی خسیس را بهمان
نگرد چون روش و تعالیم و مفاهیم رسائل و صحائف رئیس
مشهور و معلوم است خط حرکت این طائفه چون آفتاب
مشهور و مشهور و آنچه باید و شاید از ردع و دفع و قلع و قمع
و زجر و قتل و نفی و ضرب قصور نشد و مقصدی بحصول
رسید در ممالک سائره چون تشدید و تعذیب را در چنین
مواضع عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و عدم عتبات

اثر بیشتر دیدن نائرۀ انقلاب را خاموشتر ساختند لهذا بجای اعلان
 مساوات حقوق احزاب نمودند و آزادگی عموم طوائف را گوش زد
 شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضحج و اوج از تحریک
 و اغوا و تشویق و اغراست سی سال است که از آشوب و فتنه
 خبری نیست و از فساد اثری نه با وجود تضاعف نفوس و
 تراید و تکاثر این کرده از کثرت نصایح و ترغیب بفضائل
 این طائفه کل در منتهای سکون و رکون اطاعت را شعار
 خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد رعیت صادق پادشاه
 هستند دیگر حکومت بچه وسیله مشروعۀ تعرض نماید و امانت

جائز داند و از این گذشته تعرض بوجدان و عقاید اقوام و تبعیض
 فرقی مختلفه انام مانع اتساع کشور و حائل فتوح ممالک دیگر
 و حاجز کثرت رعیت و مخالف اساس قومی سلطنت است حکومت
 جیمه ایران زمانیکه تعرض بوجدان نداشت طوائف مختلفه در
 لوی سلطنت کبری داخل و قائم و اقوام متنوعه در ظل حمایت
 حکومت عظمی ساکن و خادم بودند و سمع مملکت روز بروز
 تراید نموده اغلب قطعه آسیا در تحت حکومت عادل جهان بنا
 و اگر فرقی و ملل مختلفه در سلک رعیت آجداری بودند و چون
 قانون تعرض آیین سائر طوائف بمیان آمد و اصول مساوات

افکار وضع و اساس شد ممالک وسیع سلطنت ایران
 نمود و قطعات کثیره و اقالیم عظیمه از دست رفت تا آنکه
 باین درجه رسید که قطعات جسمه توران و اشور و کلدان
 از دست رفت تطویل چه لزوم حتی اکثر ممالک خراسان
 نیز بجهت تعرض و جدان و تعصب حکام از حوزه حکومت
 ایران خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و عصیان
 طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه بوده و الا در هیچ عهد
 عصری از ایران منفصل نبودند با وجود وضوح مضرت چه
 لزوم بتعرض بیچارگانست و اگر ترویج فتوی خواهیم نفسی اغل

در تخریب وحدت شمشیر خلاص نخواهد شد چه که در ایران گذشته
 از این طائفه طوائف مختلفه چون شرعیان و شیخیه و صوفیه و نصیری
 و سائره موجود و هر یک تکفیر و تفسیق طائفه دیگر نمایند
 در این صورت چه لزوم که حکومت تعرض این و آن و پاپی
 ضماور و وجدان رعایا و برابری باشد کل رعیت پادشاهی
 و در ظل حمایت تاجداری هستند هر کس سميع و مطیع است
 و مستریح و هر کس باغی و طاعی مستحق سیاست اعظمست
 جهان بینی علی الخصوص زمان کلی تغییر نموده و حقایق و احیان
 تبدیل گشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نمود و ترقی و

داعی انحطاط و تهیست زلزله شدیدی که بر ارکان حکومت
 شرقیه واقع فی الحقیقه سبب عظیم و خطب جیم این قوانین
 و اصول تعریفی است و دولتیکه مقرر حکومتش در آنست
 بالتسبیح در اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوات بین رعایا
 مختلفه و توجید حقوق مدنی ملل متنوعه در قطعات خمره و عالم
 مستملکات جیمه پیدا نموده جزیره صغیره اتلاتیک شمالی کجا
 و قطعه جیمه هندوستان شرقی کجا آیا بجز تسویه بین اقوام
 و احزاب توان استیلا یافت باری سبب قوانین عادلانه
 آزادی وجدان و توجید معاهده و مساوات بین ملل و اقوام

فی الحقیقه قریب ربع معوره عالم را در تحت حکومت خویش گرفتند
 و بواسطه این مبادی آزادی روز بروز با قدر و قوت و اتساع
 مملکت افزونند و اکثر اقوام روی زمین نام این دولت را
 بعدالت یاد نمایند عصبیت دینی و تدین حقیقی محکم و امنش
 ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل و کمالات است که اعظم موهبت
 عالم انسان است و الا تعرض بطریق این و آن و عدم بنیان و قطع
 نسل انسان نبوده در قرون وسطی که بدایش زمان سقوط امپراطوری
 رومان و نهایتش فتوح قسطنطنیه است بدست اسلام در ممالک
 اورپ بسبب کثرت نفوذ رؤساء منا هب تعصب شدید

و تعرض فریب و بعد شیوع یافت کار بجائی رسید که بنیان
 انسان بجلی رو با نهدام گذاشت و راحت و آسایش رئیس و
 مرئوس و امیر و مأمور در پس پرده انعدام متواری گشت
 جمیع احزاب شب و روز امیر تشویش و اضطراب بودند نیت
 بجلی محفل و ضبط و ربط ممالک مهمل و اصول اساس سعادت
 جمعیت بشریه معطل و ارکان حکومت سلاطین مترنزل مگر تفرقه
 و افتادار رؤسای دین و پادشاهان در جمیع اقطاع محفل بود و
 چون این اختلافات و تعرضات و تعصبات را از میان
 برداشتند و حقوق مساوات عایا و حریت وجدان برابرا

اعلان نمودند انوار عرقت و اقدار از آفاق آن مملکت طالع
 و لایح گردید بقسمیکه آن ممالک در جمیع مراتب ترقی نموده در حالیکه
 اعظم سلطنت او را با اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود حال
 دول عظیمه آسیا مقامت دول صغیره او را نتوانند این
 برابری با این شانی کافیهست که وجدان انسانی مقدس و محترمست
 و آزادگی آن باعث اشاع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین اطوار
 و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقائق مکنونه عالم امکانست
 و دیگر آنکه مسئولیت وجدان که از خصائص دل و جانست
 اگر در این جهان واقع گردد دیگر چه کیفی از برای بشر

در روز خشر ابر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمائر و انکار در حیطه
 احاطه مالک الملوک است نه ملوک و جان و وجدان بین صبحی
 تقییب قلب است نه ملوک لهذا نفس در عالم وجود
 هم انکار در جمیع مراتب عقاید موجوده الطرق الی الله بعد
 انفس المخلوق از حقایق معانیست و لکن جعلنا ملکاً
 از دقائق قرآنی این همت عظیمه و اوقات عزیزه که بذل
 تعرض طرائق سائره میشود و بهیچوجه ثمره و نتیجه حاصل نمیشود
 اگر چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید سیر جهان بینی
 و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء رعایا شهر یاری صرف شده بود

تا حال کشور سلطانی معهور و کشت زار را با لی از فیض عدالت مظل
 الهی معهور و باره سلطنت ایران چون صبح صادق در آفاق کیهان
 مشهوره مشهور بود باری این مسائل و مطالب را بعضی انجمن
 روایت نمودند و بر سر اصل مطلب ویم ذات همایون نفس
 نفیس فحش کنون فرمودند از قرار منقول در پیشگاه حضور
 واضح و مشهود شد که بیشتر این توهمات از دسایس ارباب
 نفوذ بود که همیشه در پس پرده خیال تجسیم امور و توهم جمهور
 مشغول بودند و بی جهت حصول منافع و حفظ مواقع خویش در آن
 را در آینه خیال بشا به کرات و گاه را گوه نمودار می نمودند ابد

این اوام را اصل و اساسی و این گفتار را دلیل و قیاسی نبوده
 رعایای مسکین را چه قدرت و توانی و تبعه فقیر را چه جرئت و
 اقتداری که خلل و فتوری بقوه قاهره وارد آرد و یا قوه جذبه
 سلطنت را مقاومت نمایند از آن زمان تا بحال در ایران آشوب
 و فتنه زائل و ضوضاء و غوغاء ساکن است هر چند بخت
 بعضی از علما و رسمی نظر بمصلحت شخصی و غرضی عوام را تحریک
 و نامی هوئی بلند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را باصرار
 و ابرام اذیت کنند چنانچه در اصفهان ده دوازده سال
 پیش واقع شد که دو برادر از سادات طباطبائی سید حسن و سید

حسین از ائمه اصفهان بودند و در دیانت و امانت و نجابت
 مشهور آن اقطار از اهل ثروت و مشغول تجارت و با جمیع
 خلق با کمال الفت و حسن معاشرت رفتار مینمودند از این
 دو برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده آنچه رسد با حواله و اطوار
 که موجب عذاب عقاب شود بحسب وایت در نزد کل مسلم
 در جمیع محامد و مدائح بودند و اعمال و افعالشان بمنزله عوا
 و نصایح بامیر محمد حسین امام جمعه اصفهان معامله داشتند
 و چون بحساب رسیدند مبلغ هیجده هزار تومان طلبشان
 معلوم شد قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسند مهمو

خواستند بر امام جمعه این قضیه گران آمد تا بدو رجه غضب و عدوان
رسید چون خویش را محقق یافت و جز دادن چاره نداشت
فریاد و فغان برداشت که این دو برادر بانی هستند و مستحق
عقوبت شدید پادشاهی بقتله جمعی بجان حضرت ریحانه جمیع
اسوال را تا لان و تاراج و عیال و اطفال را مضطرب و
پریشان جمع موجودات را ضبط و غارت نموده و از ترس
اینکه شاید حضرات کبیر را بپایه سر سلطنت رسانند و لسان
داد خواهی کشانند در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا بعضی
از علما را با خویش متفق نموده قوی بر قتل دادند بعد آن دو

برادر را اسیر و زنجیر نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خواستند
که اعتراضی وارد آرند و یا آنکه نکته بگیرند و بهمانه آغاز کنند نتوانستند
عاقبت گفتند یا باید تبری از این آیین بجوئید و یا آنکه در زیر
شمیر عقوبت سرب نهدید آنچه بعضی از حاضرین اصرار نمودند که
همین قدر بجوئید که ما از این نطفه نیستیم کفایت و وسیله نجات
و حمایت ابد قبول نمودند بلکه بطنی فصیح و بیانی مبلغ اثبات
و اقرار نمودند که حدت و شدت امام جمعه بغلیان آمد و کفایت
بقتل و اعدام نمودند بعد از کشتن بر جسدشان امانتی چند وارد
آوردند که ذکرش سزاوارند و تفصیلش خارج از قدرت گفتار



فی الحقیقه بحالتی خون این دو برادر ریخته شد که حتی کشیش مسیحی
 جلفا در آن روز بنصره و فریاد کرد و این قضیه نوعی واقع شد
 که هر نفسی بر حال آن دو برادر کریمت چه که در مادام الحیات
 خاطر سوری را نیاز زده و بروایت عموم در زمان قحطی ایران
 جمیع ثروت خویش را انفاق فقرا و مساکین نموده بودند
 با وجود این شهنشهرت میان خلق بچنین نفی کشته شدند لکن
 حال مدتیست که عدالت پادشاهی رادع و مانع است کسی

جسارت چنین تعذبات عظیمه تواند

بتاریخ جمعه ۲۲ شهریور سال
۱۳۰۶

